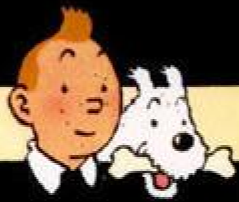


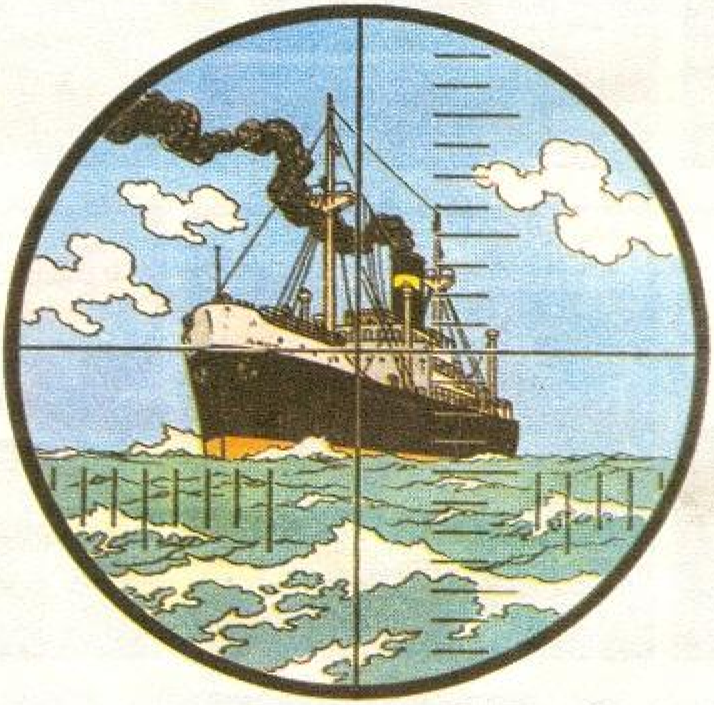
هرژه

داستانی از ماجراهای تن تن و میلو

انبار زغال سنگ



توضیح : ترجمه چاپ اول کتاب کوسه‌های دریای سرخ از نسخه انگلیسی آن The RED SEA SHARKS انجام گردید ولی در چاپ دوم بنا به توصیه عده‌کثیری از خوانندگان عنوان اصلی کتاب انبار ذغال سنگ COKEEN STOCK انتخاب شده است.



ماجراهای تن‌تن

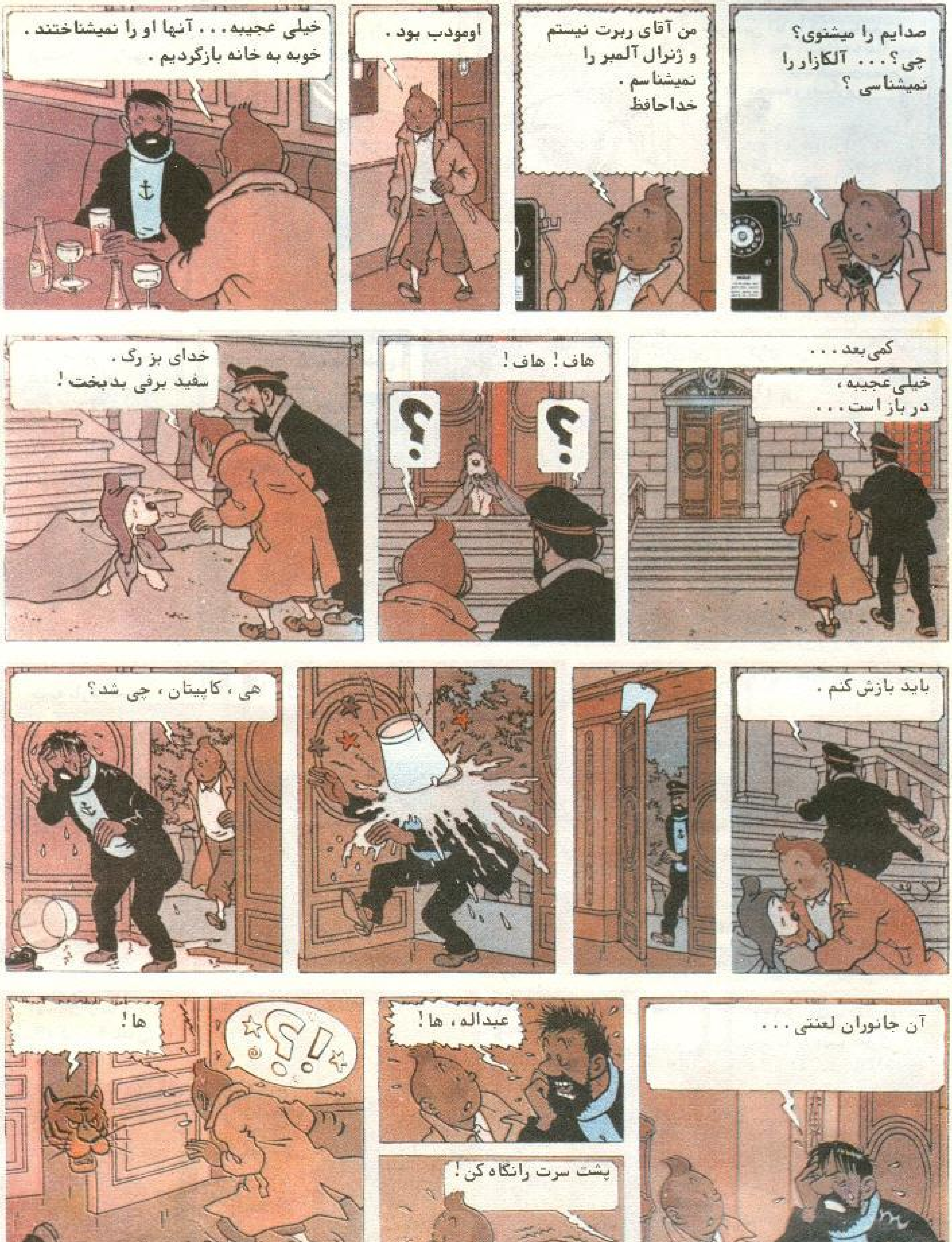
انبار ذغال سنگ



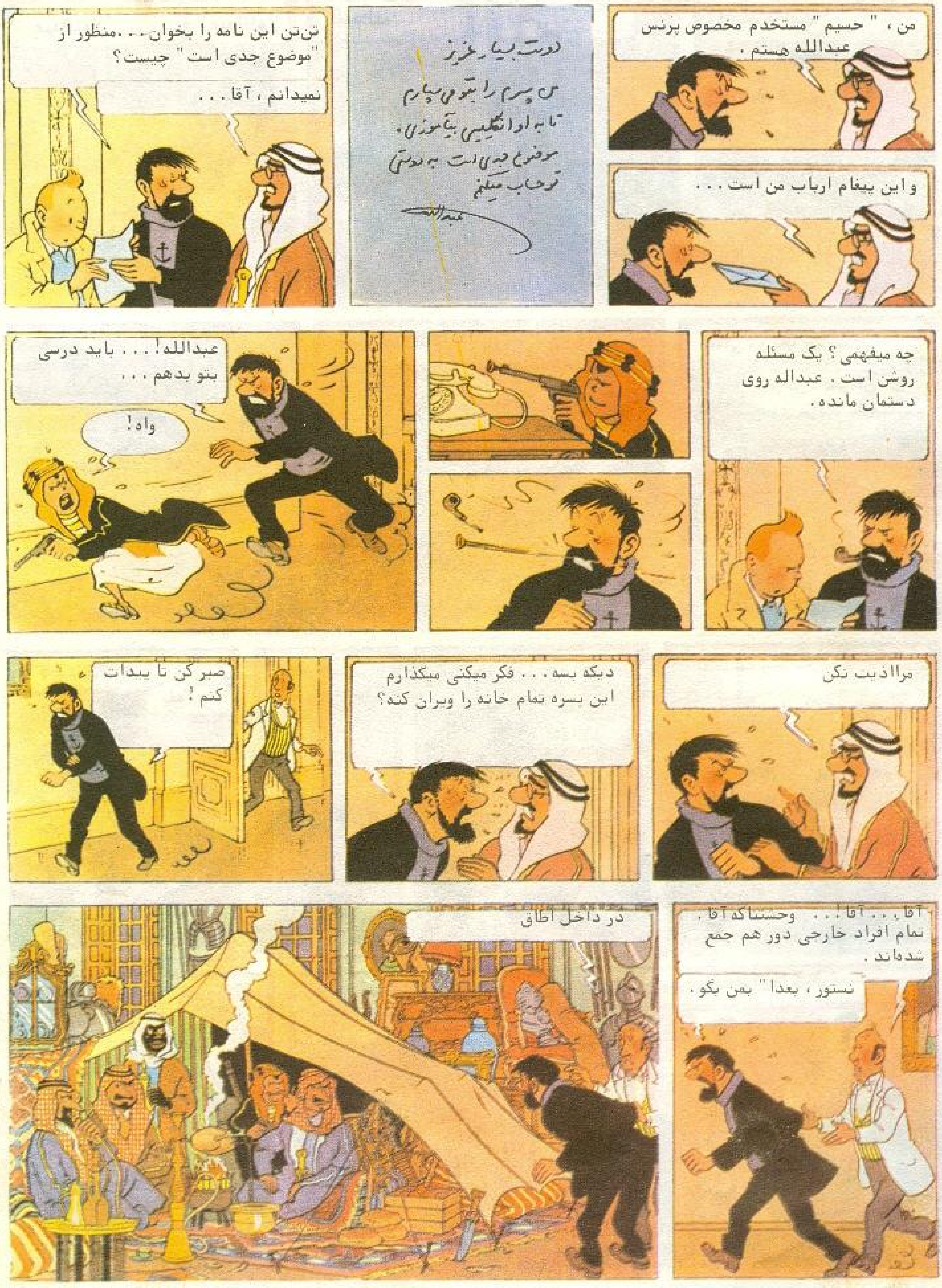

فوق العاده است! هم اکنون درباره تو صحبت میکردیم!
درباره من؟
بله، شما ... آیا شما آلکازار نیستید؟ این روزها چه میکنید؟
من ... خوب ... سفر ... میکنم ... اما ...
معذرت‌میخوام باید برم، کار دارم ...
اما ... متأسفم ... این آدرس من است ... کجا شما را میتوانم ببینم؟
در هتل " تیز " در بریستول.
خوب! چه موقع؟
باید برم ... خداحافظ...
خدا حافظ کاپیتان
دوست ما بسیار نگران بود...
بله، مرموز، آه بیا بریم ...
؟
آه!
کیف کاپیتان است
حتما " دور نشده
کجا رفته؟
مهم نیست ... بریستول نزدیک است
چند دقیقه بعد ... در بریستول
ژنرال آلکازار؟
خیر چنین فردی اینجا اتاق ندارد.
بریستول



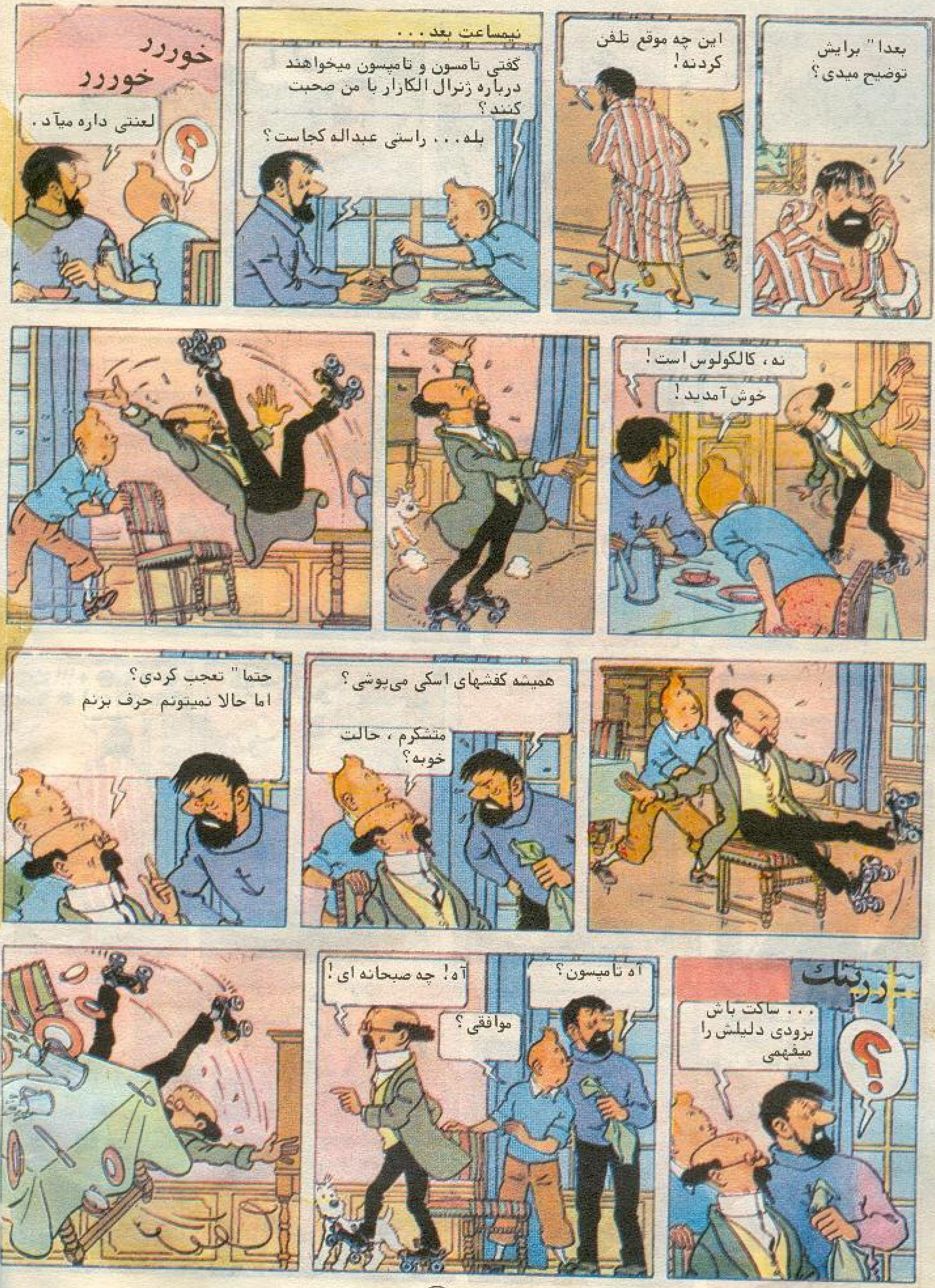
شاید با اسم دیگری اطاق گرفته؟ . . . رامون‌زاریت
رامون زاریت اسپانیائی است
خوبه عکسش را برایت بکشم .
تقریبا " این قیافه را دارد . . .
خیر ،این آقا را نمی‌شناسم . . .
آه! عجیبه ، متشکرم
بریستول
حالا چطور میتونیم کیف را به او برگردانیم ؟
منهم متحیرم
شاید خود کیف بتواند معما را حل‌کند . بیا بریم .
برای من . . . برای من .
دوگیلاس آبجو
خوبه بازش کنیم
پول های فرانسوی ، بلژیکی ، انگلیسی یک بلیط کنسرت ، کمکی بما نمیکند .
آه ، عکس یک هواپیما ! این کاپیتان نیست ؟
آه ، یک نامه! . . . نگاه کن ، کاپیتان است .
جمعه
آقای عزیز
لطفا" بین ساعت ١٠ تا ١٢ به شماره ٨٥٢۴ تلفن و با آقای ربرت صحبت کن
ارادتمند
ج.د.م.س
اما آدرس کاپیتان اینجا نیست .
اما خوبه به این شماره تلفن کنم .
٨٥٢۴، ممکنه با آقای ربرت صحبت کنم؟ سلام؟ . . . سلام ؟ . . .


صدایم را میشنوی؟
چی؟... آلکازار را
نمیشناسی؟
من آقای ربرت نیستم
و ژنرال آلمبر را
نمیشناسم.
خداحافظ
اومودب بود.
خیلی عجیبه... آنها او را نمیشناختند.
خوبه به خانه بازگردیم.
کمی بعد...
خیلی عجیبه،
در باز است...
هاف! هاف!
خدای بز رگ.
سفید برفی بدبخت!
باید بازش کنم.
هی، کاپیتان، چی شد؟
آن جانوران لعنتی...
عبداله، ها!
پشت سرت رانگاه کن!
ها!


عبدالله؟
عبدالله!
عبدالله!
لعنتی . . .
از پله ها افتاد!
از پله‌ها افتاد
لعنتی! اینجا چه میکنی!
صبر کن، صبر کن، چیزی برایت دارم . . .
چیزی برای من؟
بله، یک هدیه.
هدیه ای برای من. پسرکوچولو!
این بسته مال شماست.
متشکرم، عبدالله
یک ساعت زنگ دار!..
بله، کوکش کن . . .
تو کوک کن.
چه صدای گوشخراشی!.. ممکنه اینو بگیری و بروی!
واه! واه!
آهای!... پسر ارباب مرا رها کن!
؟
؟


من ، " حسیم " مستخدم مخصوص پرنس عبدالله هستم .
و این پیغام ارباب من است . . .
دوست بسیار عزیز
من پسرم را بتو میسپارم
تا به او انگلیسی بیاموزی .
موضوع جدی است به دوستی
توحساب میکنم
عبدالله
تن‌تن این نامه را بخوان . . . منظور از " موضوع جدی است " چیست ؟
نمیدانم ، آقا . . .
چه میفهمی ؟ یک مسئله روشن است . عبداله روی دستمان مانده .
عبدالله ! . . . باید درسی بتو بدهم . . .
واد !
مرا اذیت نکن
دیگه بسه . . . فکر میکنی میگذارم این پسره تمام خانه را ویران کنه ؟
صبر کن تا پیدات کنم !
آقا . . . آقا ! . . . وحشتناکه آقا . تمام افراد خارجی دور هم جمع شده‌اند .
نستور ، بعدا " بمن بگو .
در داخل اطاق


صبح روز بعد . . .
الو
درررینگ
درررینگ
؟
سلام؟
لعنتی بسه!
بسیار خوب آمدم
دررینگ
دررینگ
دررینگ
سلام؟ کی؟ . . . چی؟ . . . چه کسی را میخواهید؟ . . . خیر ، خانم من آقای "دکات" نیستم
بلوب
بلوب
بلوب
بلوب
سرررر
دررینگ
زنگ جواب نمیده؟ فکر میکنم هنوز خوابند؟
بله . . . باید بگم . . .
سلام!
سلام؟ کی هستی؟ تامپسون؟ چی؟ آه بله . . .
مزاحم شما هستم؟
مهم نیست . . . ادامه بده . . .
میخواهید با تن‌تن صحبت کنید؟ آیا ژنرال الکازار را میشناسید؟ بله ، چرا؟


بعدا" برایش توضیح میدی؟
این چه موقع تلفن کردنه!
نیمساعت بعد...
گفتی تامسون و تامپسون میخواهند درباره ژنرال الکازار با من صحبت کنند؟
بله... راستی عبداله کجاست؟
خوررر خوررر
لعنتی داره میاد.
?
نه، کالکولوس است!
خوش آمدید!
همیشه کفشهای اسکی می‌پوشی؟
متشکرم، حالت خوبه؟
حتما" تعجب کردی؟ اما حالا نمیتونم حرف بزنم
درینگ
... ساکت باش بزودی دلیلش را میفهمی
?
آه تامپسون؟
آه! چه صبحانه ای!
موافقی؟



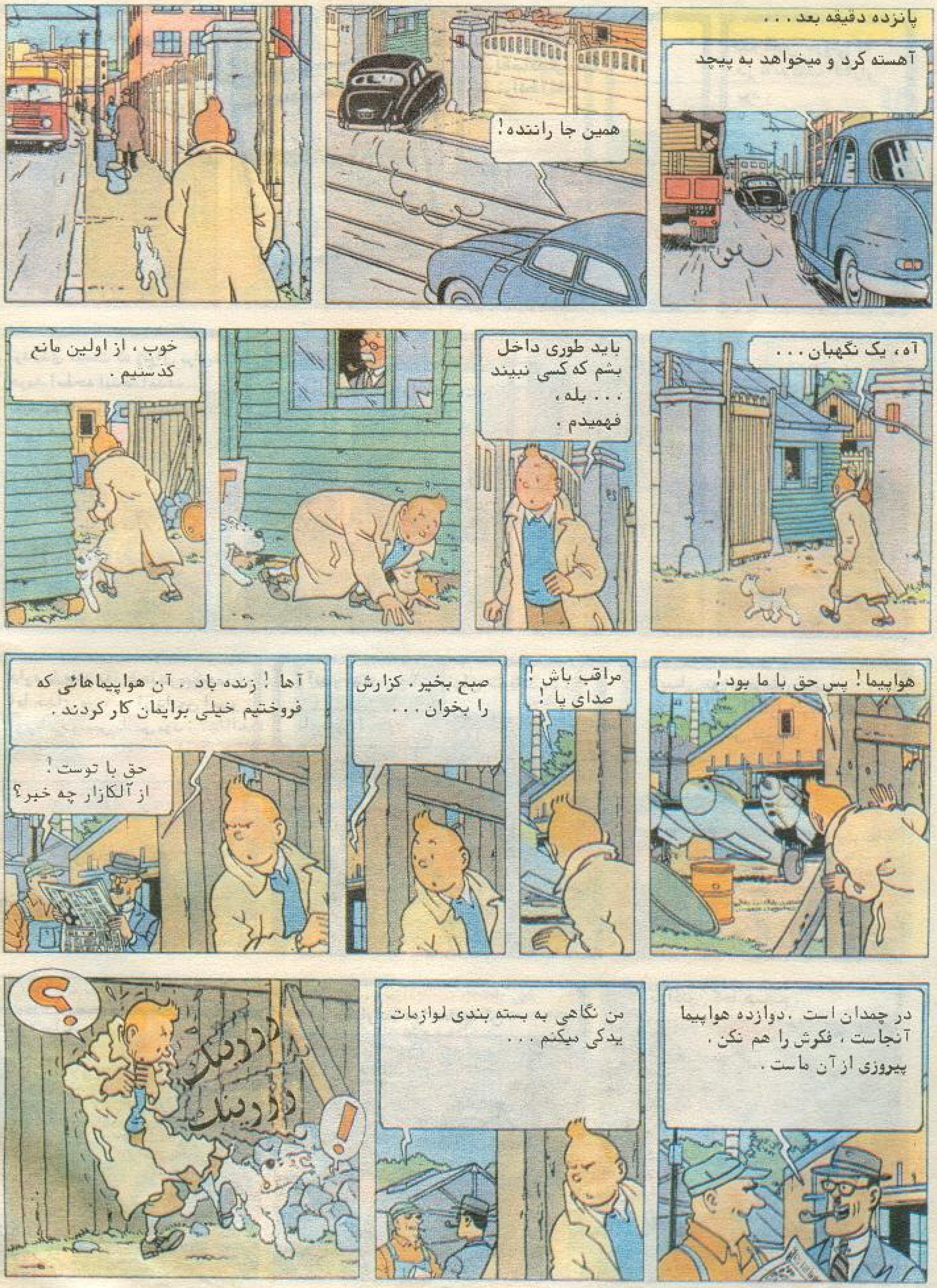
رربنگ
بنگ
مسخره بازی هنوز تمام نشده؟
کی زنگ می‌زد؟
عبداله ست آقا.
رربنگ
حتما " عبداله ست.
برو شیلنگ را بیآور.
بمحض اینکه در را باز کردی . . . بعد
رربنگ
برو در را باز کن.
بینهایت متاسفم. تصور کردم عبداله است!
ها! ها! ها!
چند دقیقه بعد
باید تمام فعالیتهای مردی بنام " دامون،" را زیر نظر بگیریم . . .
وهمچنین دقت کنیم چه افرادی با او تماس میگیرند و ژنرال آلکازار یکی از آنهاست. از او چه میدانی
خیلی کم
وقتی رئیس جمهور "سان تدورس" بود میشناختمش. و بعد بخاطر مسائلی از کشور فرار کرد.
وقتی او را دیدی چه گفت؟



ما خیلی راز دار هستیم .
شغل ما چنین ایجاب میکند .
. . . او عجله‌داشت . . . گفت که میخواد سفر کند و در هتل ! . . . هتل . . .
بله میدانم اکسلیور
آه؟ دیگه چیزی نگفت . . . اماتو چه مدارکی علیه او داری؟
اگر منظورت اینستکه او هواپیما میدزدد اشتباه میکنی . ما رازدار هستیم .
شاید او فقط برای خرید هواپیما به اروپا آمده باشه . . . باید بریم ، خداحافظ.
خداحافظ
آه! عصاها و کلاهایمان .
کلاه من آب رفته
کلاه من گشاد شده .
آه ، کلاههایمان اشتباه شده .
آره ، حق با تواست .
اما هنوز خوب نیست .
مال‌منهم‌همینطور
عبدالله چیزی داخل آن گذاشته . . .
عبدالله؟
میبینی روزنامه را تاه کرده و داخل کلاه گذاشته .
کمی بعد
عبداله و حقه های او . .
آندو چه میخواهند؟



این آگهی را بخوان !
برای فروش هواپیما ، تانک ، زیردریائی برای اطلاع بیشتر با صندوق پستی ۵۰۸۳ تماس بگیرید .
خارق العاده است ! . . . چرا اضافه کرده‌اند . با شرائط آسان .
متوجه حروف شدی ؟
بله همان حروفی که در نامه کیف آلکازار بود .
کاملا"
تردیدی نیست که ژنرال برای خرید اسلحه اینجا آمده ، باید به تامسون و تامپسون خبردهم . . .
با تو میآم . . .
در هتل اکسلسیور
ژنرال آلکازار؟ بله ، اینجاست ، میتونی در سالن پیدایش کنی .
متشکرم .
آنجا . . .
داره با چند نفر صحبت میکنه . اما خدای من . . . او دامون است او زمانی رئیس پلیس بود .
و آندو پشت روزنامه پنهان شده‌اند . . .
تامپسون !
کاپیتان تو اینجا بمان . . . وقتی خواست آلکازار برود کیف او را بده و من میرم با دامون حرف بزنم .
بسیارخوب
یکساعت بعد . . .
داره میآد .
تاکسی ! . . . آن جگوار سیاه را تعقیب کن .
ما اکنون کجا هستیم .



پانزده دقیقه بعد . . .
آهسته کرد و میخواهد به پیچد
همین جا رانتده!
آه، یک نگهبان . . .
باید طوری داخل بشم که کسی نبیند . . . بله، فهمیدم .
خوب ، از اولین مانع کذ شتیم .
هواپیما! پس حق با ما بود!
مراقب باش! صدای پا!
صبح بخیر . کزارش را بخوان . . .
آها! زنده باد . آن هواپیماهائی که فروختیم خیلی برایمان کار کردند .
حق با توست! از آلکازار چه خبر؟
در چمدان است . دوازده هواپیما آنجاست ، فکرش را هم نکن، پیروزی از آن ماست .
من نگاهی به بسته بندی لوازمات یدکی میکنم . . .

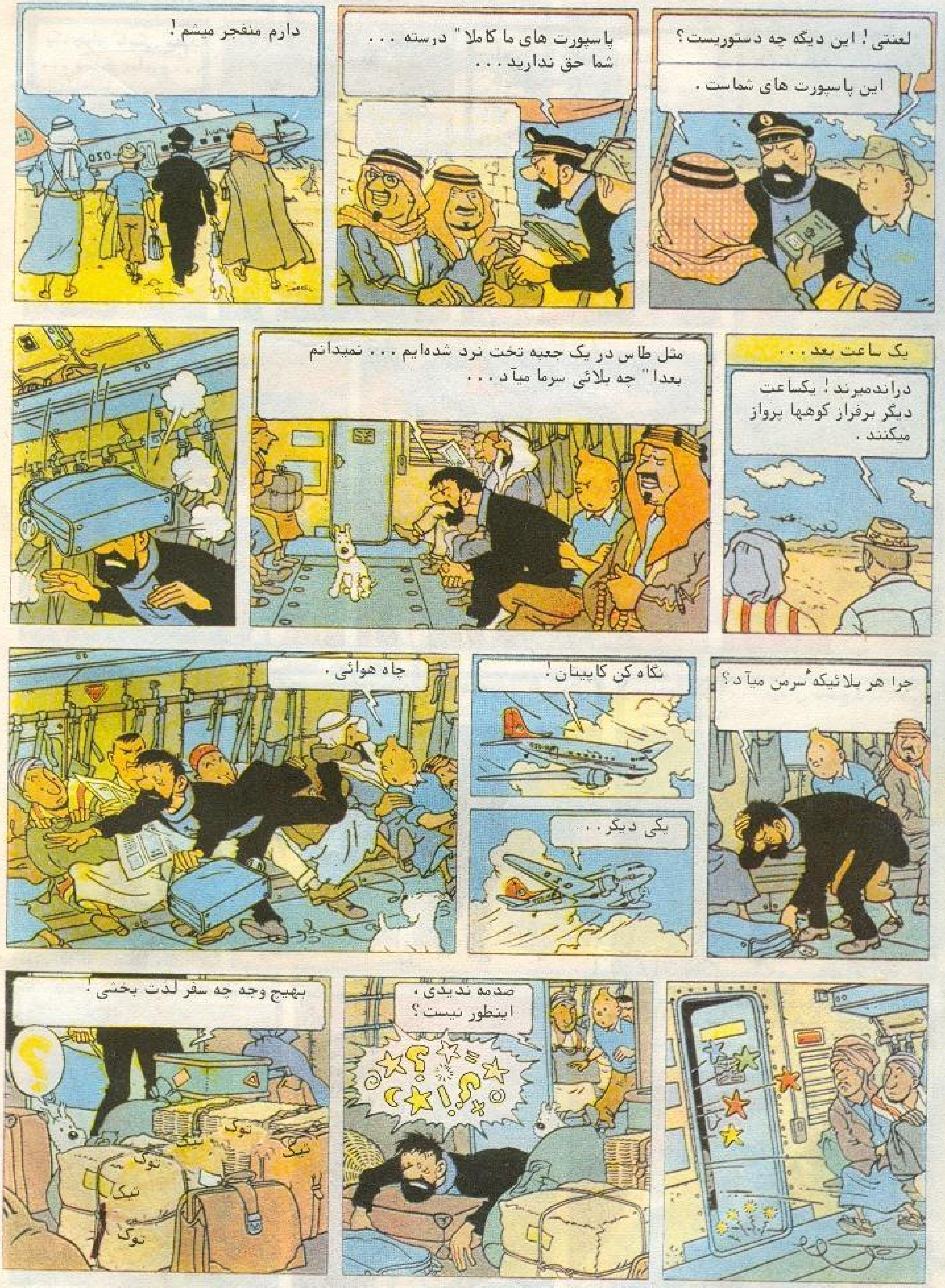


آن چیست؟ بر شیطان لعنت.
درینک
درینک
درینک
درینک
آن صدا از چیست؟
درینک
درینک
یک ساعت
!
درینک
حتما" عبدالله آنرا در حیب من گذاشته!
گفتی یک جوان باسکی سفید؟
چگونه داخل شدند؟
روزنامه صبح آقا
متشکرم
عجب!
خدای بزرگ!
کاپیتان چه خواهد گفت؟
کمی بعد...



عبداله ، اگر بگیرمت . . .
ها ! ها ! ها !
او خیلی جوان است و مسئله را نمی‌فهمد .
این بچه نیست ، جانور است ، یک گل آتش است . . . میخواهد نزد پدرش برود . . .
خیلی‌دیر شده . این را بخوان .
کودتا در خومد
"واد سدا" در دستهای رقیب
نیروی هوائی پیروزی انقلابیون را تامین میکند .
این مسئله جدی است ما نمی‌توانیم عبداله را خانه بفرستیم .
نه ، اما
شاید راه دیگر هم باشد . ما خودمان میریم . . .
تن تن تو نابغه هستی . اما . . . کجا بریم ؟
کجا ؟ به "خومد"
عالیست !
جی ، "خومد" در قلب انقلاب ؟ ما چه میتوانیم بکنیم ؟
شاید بتوانیم اسیر را نجات دهیم .
نه ، من اینجا میمانم ، خودت برو
بنگ
بسیار خوب ، میام .


یک جوان با سگی سفید ... بخاطر میآورم ...
رررینگ رررینگ
کی هستی؟ آقا ... کیف را پیدا کردی؟
بله ، آنها برایم آوردند . کاپیتان هادوگ و دوستش تن تن خیلی خوب هستند .
بزار تا حسابش را برسم .
بندر "وادسده" پایتخت "خومد" ... روز بعد ...
هواپیما از بیروت میآید ...
در فرصتی مناسب این کیف را در کوپه کیف ها بگذار .
فرودگاه وادسا
متاسفم ... با این صندوق ها هیچوقت نمی‌تونی مطمئن باشی ...
متوجه شدی؟ ... مردان مسلح در تمام منطقه هستند .
لطفا " پاسپورت آقایان
متاسفم ، آقایان شما نمی‌توانید در "خومد" توقف کنید . باید به بیروت باز گردید .


لعنتی! این دیگه چه دستوریست؟
این پاسپورت های شماست.
پاسپورت های ما کاملا" درسته ... شما حق ندارید ...
دارم منفجر میشم!
یک ساعت بعد...
دراندمیرند! یکساعت دیگر برفراز کوهها پرواز میکنند.
مثل طاس در یک جعبه تخت نرد شده‌ایم ... نمیدانم بعدا" چه بلائی سرما میاد ...
چرا هر بلائیکه سرمن میآ د؟
نگاه کن کاپیتان!
یکی دیگر ...
چاه هوائی.
صدمه ندیدی، اینطور نیست؟
بهیچ وجه چه سفر لذت بخشی!
توک
تیک
تیک
توک
تیک
توک


احساس خطر میکنم .
باید تن تن را خبر کنم .
نمیدانم چه کسی آمدن ما را اطلاع داده بود؟
سلام ، سفید برفی ، موضوع چیه؟
هاف! هاف!
اومیخواهد چیزی را بمن نشان دهد . بسیار خوب بریم . . .
هاف! هاف!
آنجا؟ میخوای داخل بشم؟ بسیار خوب میآم . . .
هاف! هاف.
سوت خطر؟
ف - ف - ی - ی - ت
آتش - از کجاست
یکی از موتور ها آتش گرفته !
دستگاه آتش نشانی کار نمیکنه!
برج مراقبت . . . برج مراقبت . . . . موتور آتش گرفته دستگاه آتش نشانی کار نمیکنه . ماداریم برمیگردیم .
خیلی سنگینه . . . اما باید . . .
توک
تیک
تیک
توک
توک
تیک



ما داریم فرود میآئیم .
باید به او بفهمانم .
دومرتبه؟ کافیه ،
وقت بازی نیست .
یک چتر نجات؟
؟
چرا نمیآئی؟
مگه دیوانه شدی؟
من چتر نجات میخوام و . . .
آرام باش جوان .
خلبان را راحت بگذار
متاسفم . . .
متشکرم جوان .
ما داریم فرود میآئیم .
ما موتورها را خاموش کردیم و سعی
میکنیم آرام به ز مین بنشینیم .


خدا را شکر،
سالم هستیم.
آتش زبانه میکشد.
تا گروه نجات برسد خوبه در سایه آن صخره ها استراحت کنیم.
سفید برفی زود بیا بیرون
هاف! هاف!
هاف! هاف!
نه. نه مهم نیست، آنها زود میرسند.
؟
چند دقیقه بعد...
اگر اینجا بمانیم ما را به "وادشا" باز میگردانند، حدود ۳۰ مایل با اینجا فاصله داره...
پیاده؟
هاف! هاف!
بله، پیاده... اما من میخوام به هواپیما باز گردم سفید برفی میخواد چیزی را نشانم دهد
پس بالاخره میآی؟
بسیار خوب، سفید برفی. دارم باتو میآم.
سی مایل
سی مایل! من هنوز...
نیم بطر ویسکی دارم..
بوووم



باید بطری را حفظ کنم!
هواپیما منفجر شد!
اما بطری من سالم است،
خدای من! تن تن؟
بطرف هواپیما میرود . . .
تن تن!...تن تن!...
توررق
بر شیطان لعنت!
توحتما " زنده‌ای؟ اینطور نیست؟
خویم ، اما سفید برفی؟
رفت کلاهت را بیاورد
سفید برفی‌عزیز، تو احساس خطر میکردی؟
تو باید مرا جدی تر فرض کنی.
یک بمب ساعتی داخل یکی از چمدان ها بود. اگر موتور آتش نمیگرفت . . .
شانس آوردیم . . .
چی؟
خوبه اطراف را کمی بازرسی نمائیم
بسیار خوب.


وقتی به " وادشا " رسیدیم بدیدن آقای الیور میریم .
هاف ! هاف !
بمحض اینکه بفهمد ناپدید شده‌ایم بدنبال ما خواهند گشت .
هاف ... هاف ... هاف
شب فرا رسید . . .
دیگه نمی‌تونم راه بیام . خوبه کمی استراحت کنیم .
استراحت؟ خیر ما باید قبل از سحر به "وادشا" برسیم .
زود ، دراز بکش
دراز بکشم ؟
حتما " دنبال ما میگردند .
آنجا کیست
صدائی شنیدم . . .
هوا پیماست . گوش کن . . .
تو را بخدا خرخر نکن
من که خودم چیزی نشنیدم .
آنها رفته‌اند
اوه ، زززززز
بلند شو کاپیتان تا حرکت کنیم .
من در رختخواب صبحانه خوردم . . .
این "نستور" نیست ، این تن تن است .
امیدوارم دیگه برنگردند .
ززز..ززز ززز



من همیشه یک شیشه عرق نیشکر داشتم . . .
این چوب پنبه لعنتی . . .
آه . . . درآمد !
تاپ
تاپ
ویسکی
بس است!
آه! حالا آنها کجا هستند؟
ساکت باش. ما باید بریم.
سحرگاه روز بعد . . .
رسیدیم . . . دروازه بزرگ نگهبان داره . . . باید از راه دیگری وارد شد . . .
خوب، حالا باید آقای "الیور یافیکوریا" را پیدا کنیم.
آه! پیداش کردم.
گفتی همیشه شراب داره . . .
آقای الیور! . . . آقای الیور! . . .
شاید از اینجا رفته!
آقای الیور! آقای الیور! . . .
؟
آه! یک دسته گشتی!
باید پنهان شویم!
کیه؟



کیه؟
چرا صبح زود مردم را بیدار میکنید؟
تو خوابت سبک است
بعد از آنهمه سروصدا...
بسیار خوب دفعه دیگه با دستهایمان راه میریم...
آه، برید گمشید!
بیا بریم... ها! ها! ها!
یک دو سه
یک دو سه
آنها رفتند! اما خیلی ترسیدم.
پاداش
تن تن
هادوک
ززز
ززز
ززز
باز هم!؟
تق
تق
تق
تو را بخدا برید و بگذارید بخوابم!
آقای البور، در را باز کنید.
تن تن! زود بیا تو
ززز
ززز
ززز
اینجا چه میکنی؟ نمیدانی برای سرت جایزه تعیین‌کرده‌اند؟
هم اکنون اعلانش را خواندم.
همگی شب بخیر.
باور نکردنی است! حتما" خیلی گرسنده‌اید؟
تقریبا"
خرخرخر
تشنه هستید؟
شراب، شراب
در "خومد" چه میکنید؟
مثل اینست...
وهمچنین عبدالله...
هواپیمای فروشی
نامه ای از امیر
پرواز به وادسدا
و تصمیم گرفتیم که پیاده برای دیدنت اینجا بیام.
حالا من همه چیز را برای شما میگم... شش ماه قبل...
خرخرخر
میکشمت!


من . . . چی بود؟ . . . ببخشید . . . خواب میدیدم . . .
آه، خوب
کمکم میکنه که بیدار باشم .
خوب فکریه .
کجا بودم؟ . . . میگفتم که شش ماه قبل درنتیجه توافقی بین "امیر" و "اربیر"، "وادسا" از نقطه نظر ارتباط هوائی مهم شد . اما چند هفته قبل اختلافاتی بین امیر و اربیر بوجود آمد . . .
وشیخ باب الحر فرمانده آشوبگران شد و این آشوبگران به وادسا حمله کرده و قدرت را در دست گرفتند .
اما نمیدانم چرا بین "امیر" و "اربیر" بهم خورده؟
منهم نمیدانم . . .
بعد در این باره فکر میکنم . اما حالا باید بفکر کمک به امیر باشیم .
او اکنون با یاران وفادارش در "جی بل" مقاومت میکنند .
آااااااه!...
!
چه اتفاقی افتاد؟
پیپ ریشت را آتش زد .
بیا، موقع خوابه. فردا ترتیبی میدم که به امیر ملحق بشی .
بسیار خوب .
دو روز بعد
یکدسته گشتی میاد . . .
میدانم . . . آرام باش!. . .
ده هزار
؟


ها! ها! ها!
ها! ها! ها!
ها! ها! ها!
اوووه!
وحشتناکه!
خوب، درباره آن چی میگی؟
هاف! هاف!
ساکت، سفید برفی،
مفت جان بدر بردیم.
بله، تمام دیروز تمرین کردیم!
کوزه ها؟ متاسفم خانم ... تمام کردیم.
خوب! از شهر خارج شدیم.
اما او قول داد که کسی در این ساعت کنار چاه نباشه...


چرا انگلیسی صحبت نمیکنی؟ چی میخواهی؟
هاف!
آن لعنتی اکنون همه را خبر میکنه! . . .
الیور گفت که راهنما کنار چاه منتظر ماست. خبری از او نیست . . .
هاف! هاف!
آنجا را نگاه کن . . .
وچند دقیقه بعد . . .
هی . . . هی . . . پیش . . . پیش . . .
در این موقع
سلام، کلنل احمد؟ سه سوار کار از وادسدا خارج شده وبطرف جی‌بل میآیند. "میفهمی؟ آنها سواران" بن خالیش ازب" هستند.
جلویشان را بگیر وهمه را بکش.
آنجا هستند! . . . آتش!


آه . . . صدای تفنگ
بوم
بوم
تق تق تق تق
تق تق تق
هواپیمای خودمان !
آنها دیوانه هستند !
سلام ! پیغام رسید دوتانک
در آتش میسوزد .
سلام ، آه کلنل
"آشمد" چه . . .
عالیست . . . دو تانک
مسلح نابود شد .
تانک ها . . . چی ؟
زود ارتباط را با
کلنل آشمد برقرار
کن . . . تو گفتی
با . .
بله ، تانک‌ها
نابود شد
کاملا" . . .
چی ؟ . . . من گفتم ؟؟؟
. . . سوار کاران را باید
نابود میکردی !
دادگاه نظامی
. . . اخراج . . .
تنزل درجه . . .
در این موقع
حتما" دنبال ما
میگشتند .
بریم ،
راه بسیاری در پیش داریم .
سحرگاه روز بعد
خرخرخر
مراقب باشید ! . . . خوب نشانه بگیرید !



خرخرخر
ایست!
دوستان! دوستان! تیراندازی‌نکنید!
دوستان؟ خواهیم دید . . . کلمه عبور چیست؟
سگ ها پارس میکنند و شتر ها میگذرند .
خوب ، جلوبیا . اینها کیستند؟
اینها از راه دور برای دیدن بن خالیش ازب آمده‌اند ،
آنها رانزد او میبریم .
فکر میکنی کسی در اینجا زندگی میکنه؟
بزودی میفهمیم .
کسی اینجا نیست؟
معذرت میخوام ، آقا
بسیار خوب ، فهمیدم .
آه! آنجا را نگاه کن!

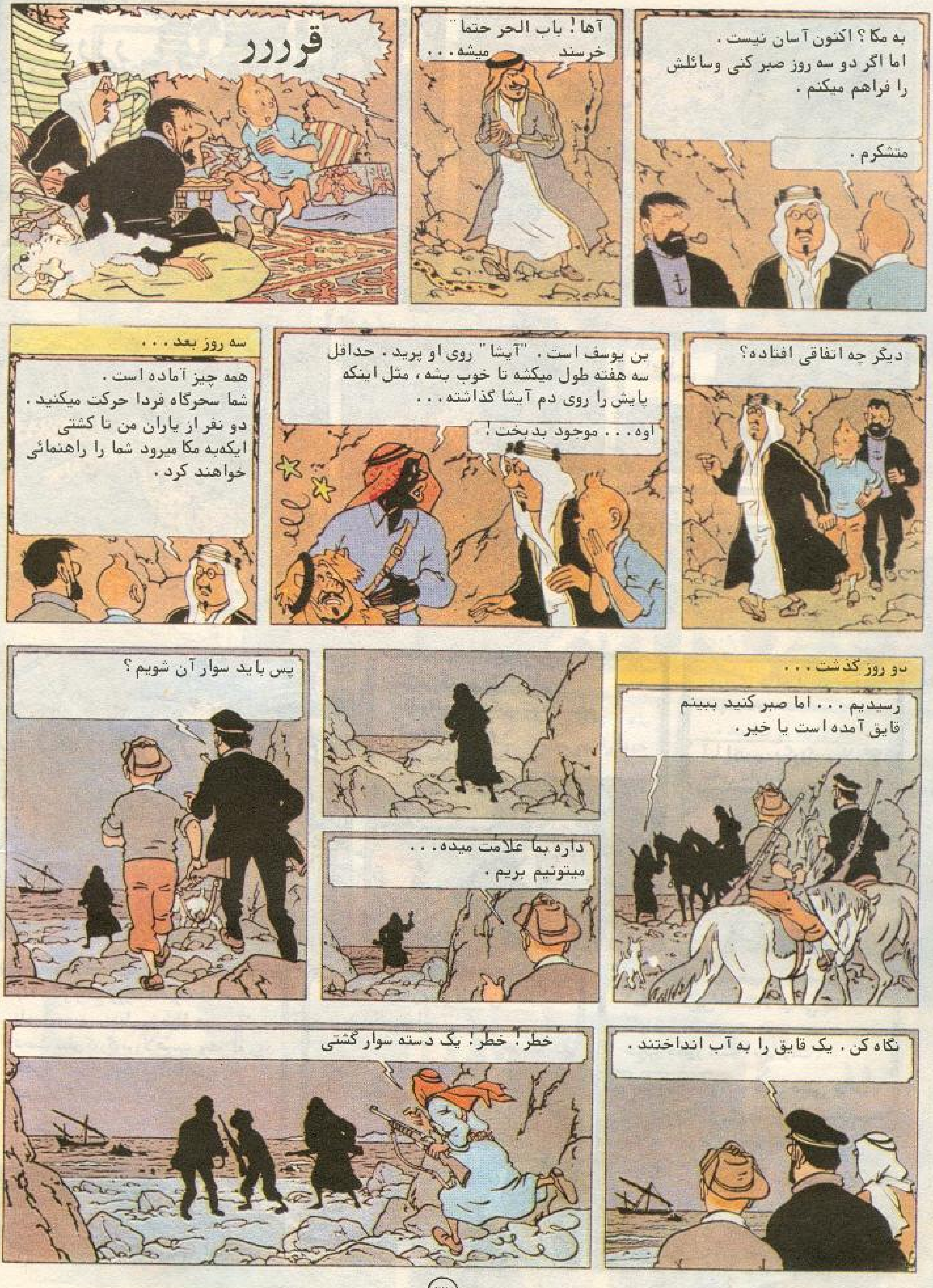


یک معبد رومی ، باور نکردنی است !
رسیدیم .
چند دقیقه بعد . . .
شگفت انگیز است . . . شهری در داخل کوه . . .
تن تن ! کاپیتان ! . . . باور نکردنی است !
آه‌پسرم ؟ گنج کوچکم ؟ . . . او کجاست ؟
آه ، بله . . . حالش خوبه ، مطمئن باشید .
حتما " از دوری پدرش رنج میبره !
حالا همانجا بمان تا سوسمارها تو را بخورند .
آه ، یکنفر داره میآد . . . حتما " من را آزاد میکنه .
آه ، آقای "نستور" هم اکنون نجاتت میدم .
هوم م م !
اول بگذار این دستگاه را امتحان کنم .
هوم م م !
برای مثال در این لحظه "اسکیت" من از راست به چپ قفل میشود .
هوم م م !
اما میدانم با وجود اندوه و غمش، روشنائی وشادی به خانه شما آورده .
بدون تردید !

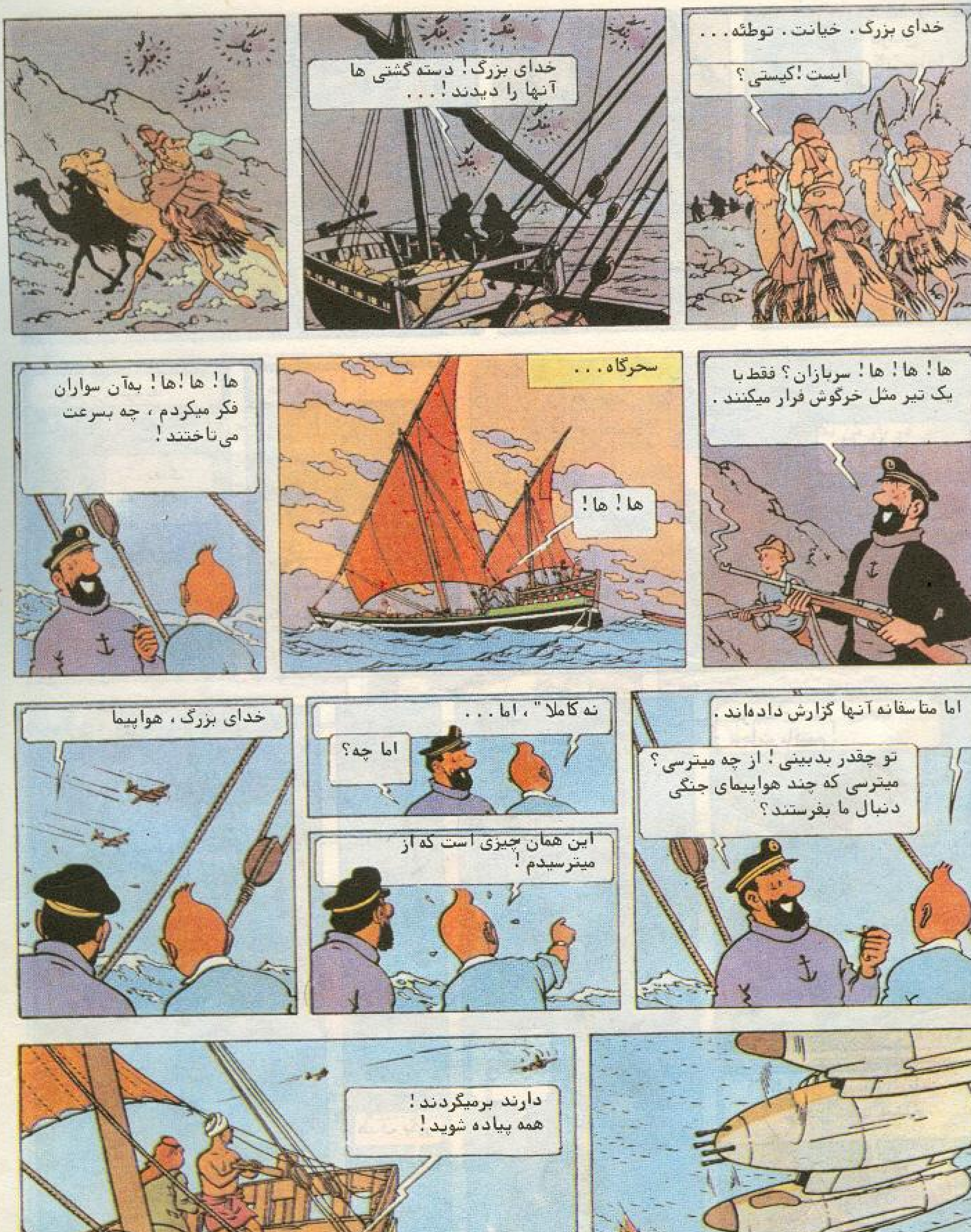

بیا تو و بنشین . حتما " خسته، تشنه و گرسنه ای .
ما برای کمک به شما اینجا آمده‌ایم باید تمام ماجرا را برای ما بگوئی . اربیر کیست ؟
آنها سزایشان را خواهند دید . . .من به آنها اجازه دادم که پایگاهی در وادسدا تاسیس کنند . . .
حدود سه ماه قبل ، یکروز پسرم عبداله خواست‌تا هواپیماهای اربیر را ببینند .
اما . . .
و پسر عزیز و نازنیفم از دیدن آن بسیار خوشحال شد !
اما بعد آنها قرار داد را بهم زدند .
و من بسیار عصبانی شدم و آنها را تهدید کردم و گفتم بتمام دنیـا خواهم گفت کماربیر با قاچاقچیان در ارتباط است .
غ ررر
چی
بله ، آنها تجارت برده می‌نمایند ، سیاهان را به بهانه زیارت به بکار برده و آنجا می‌فروشند .
ادامه بده
بله ، سیاهان دیگه هیچگاه وطن خود را نمی‌بینند
وحشتناک است !
اما آنها در کشور من آشوب بپا کردند و من آنها را بیرون راندم .
قررر
خدای بزرگ ! سگ شما به "آپشا نزدیک نشود !
قرررر
قررر
قرررر



قرررر
آیشا !
سلام ، توهم اینجائی ؟
بله ، یک یوز پلنگ رام . اما وقتی خشمگین شود ! منهم همینطور هستم . وای بحال دشمنانم !
وروزی حاکم اربیر خواهد فهمید
آیا اربیر به گورگونزولا ، تعلق دارد؟
بله ، در واقع روزنامه ، رادیو ، تلویزیون و سینما ، خطوط هواپیمائی تحت نظر گورگونزولاهست وهم او بود که به باب ار کمک کرد تا نیرو را بدست گرفت .
او اینطور فکر میکنه !
او کلاه بردار بین المللی است ! باید سالم بماند .
حق با توست . اما چگونه میتوانیم او را رسوا کنید
"مکا" آخرین ایستگاه نهائی به "آرابر" است . خوب چطور میشه آنجا رفت؟
آها ! خیلی جالبه!



به مکا؟ اکنون آسان نیست. اما اگر دو سه روز صبر کنی وسائلش را فراهم میکنم.
متشکرم.
آها! باب الحر حتما خرسند میشه...
قرررر
دیگر چه اتفاقی افتاده؟
بن یوسف است. "آیشا" روی او پرید. حداقل سه هفته طول میکشه تا خوب بشه، مثل اینکه پایش را روی دم آیشا گذاشته...
اوه... موجود بدبخت!
سه روز بعد...
همه چیز آماده است. شما سحرگاه فردا حرکت میکنید. دو نفر از یاران من تا کشتی ایکه‌به مکا میرود شما را راهنمائی خواهند کرد.
دو روز گذشت...
رسیدیم... اما صبر کنید ببینم قایق آمده است یا خیر.
داره بما علامت میده... میتونیم بریم.
پس باید سوار آن شویم؟
نگاه کن. یک قایق را به آب انداختند.
خطر! خطر! یک دسته سوار گشتی


خدای بزرگ . خیانت . توطئه . . .
ایست !کیستی ؟
خدای بزرگ ! دسته کشتی ها آنها را دیدند ! . . .
ها ! ها ! ها ! سربازان ؟ فقط با یک تیر مثل خرگوش فرار میکنند .
سحرگاه . . .
ها ! ها !
ها ! ها ! ها ! به‌آن سواران فکر میکردم ، چه بسرعت می‌تاختند !
اما متاسفانه آنها گزارش داده‌اند .
تو چقدر بدبینی ! از چه میترسی ؟ میترسی که چند هواپیمای جنگی دنبال ما بفرستند ؟
نه کاملا " ، اما . . .
اما چه؟
این همان چیزی است که از میترسیدم !
خدای بزرگ ، هواپیما
دارند برمیگردند ! همه پیاده شوید !

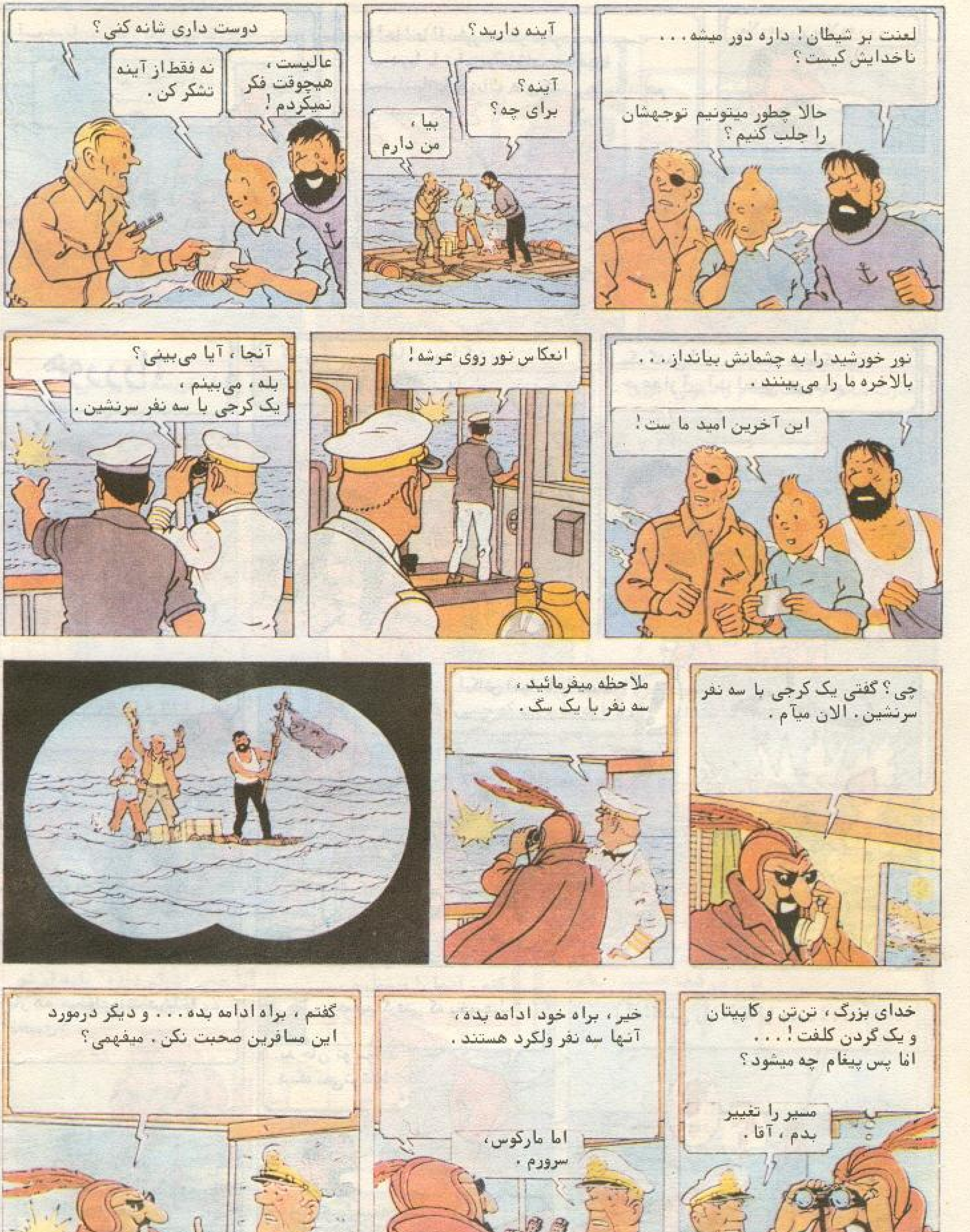

دزدان! گانگسترها!
اگر تفنگ داشتم!
دارند برمیگردند!
یک تفنگ بمن بده!
ها! بگیر!
یا او یا ما.
هدف بگیر.
هورا! زدیش!
هواپیمای دیگر گریخت، نجات یافتیم!
کاپیتان! کاپیتان! بلند شو، بزودی کباب میشیم.


یکی از پشت مرا زد .
هیچکس اینجا نیست . جاسوسان با قایق فرار کردند .
سرت را بدزد .
آخ دماغم !
باید یک قایق بسازیم والا زنده زنده کباب میشیم .
پانزده دقیقه بعد . . .
بر شیطان لعنت ! ما کنسرو داریم ولی در باز کن نداریم !
خوبه با چاقو امتحان کنی !
آه ! خلبان هواپیمائی که او را با تیر زدیم !
او؟ خوبه مراقب خودمان باشیم .
کمکم کن تا نجاتش دهم .
تو کیستی؟ اسم تو چیست؟
اسکات
حیوان کثیف ، اکنون تو را می‌کشم !
اما من بی‌گناهم . . .
مراقب چاقو باش!
بنك
خوب ، فعلا" کاری با تو ندارم .
در این موقع . . .
سلام ! سلام : ۵۲۳ ک ــ ح
سلام ! سلام ! ۳۴۲ د ب صحبت کن . . .



در این زمان
ممکنه پرنسس افتخار این رقص را بمن بدهند؟
البته ، مارکوس
چه قایق رویا انگیزی!
"شی هرازید "کشتی فوق العاده ای است . . و شما ارزش خاصی بدان داده‌اید .
معذرت میخوام . یک پیغام رادیوئی فوری .
بسیار خوب الان میآم .
می‌بینی ، بانوی عزیز ، من یک برده هستم . . . مرا ببخشید .
مهم نیست .
چه کشتی واقعا " فریبنده و رویائی !
اما بدخواهان میگویند که گذشته ای نادرست و مشکوک داشته . . .
باید پذیرفت که چنین شکوه و جلالی حسادت دیگران را برمیانگیزد . . .
سلام ! سلام ! ۳۴۲ د ب جواب بده .
حشرات قدرتمند بز ابی را نیش زدند . انگل های او ۲ در کیف هستند . تمام .
فهمیدی؟
حالا باید کتاب رمز را نگاه کنم . آنها را میشناسم .
عالیست ! "مول پاشا" وظیفه اش را خوب انجام داده" باید از شر آن دو فضول خلاص بشیم .
اگر همینطور براه ادامه دهیم بزودی میرسیم .


آب دریا بنوشم؟ مگر دیوانه ای؟
امتحان کن کاپیتان. زیاد بد نیست.
ها! ها! ها! آنطور که فکر میکردم بدنیست آب دریا با تمام موجودات، ماهیها، جسد انسانها و زباله های کشتی ها زیاد هم بد نیست.
خوب نیست.
بعلاوه... بعلاوه...
بعلاوه.... بعلاوه...
هوررررا!
کشتی! نجات پیدا کردیم!...
یک کشتی!... درست موقعیکه چند جرعه از آن آب لعنتی خورده‌ام!
بله، یک کشتی است.
ها! ها! ها! دارم میمیرم.
ایکاش آنها ما را ببینند!
چلپ
باز هم میخوای آب دریا را بخوری؟
تصمیم گرفتی که بخوری!
به جان تو سوگند دیگه نمی‌نوشم!
آه! کشتی رفت و ما را ندید!...



لعنت بر شیطان! داره دور میشه... ناخدایش کیست؟
حالا چطور میتونیم توجهشان را جلب کنیم؟
آینه دارید؟
آینه؟ برای چه؟
بیا، من دارم
دوست داری شانه کنی؟
عالیست، هیچوقت فکر نمیکردم!
نه فقط از آینه تشکر کن.
نور خورشید را به چشمانش بیانداز... بالاخره ما را می‌بینند.
این آخرین امید ما ست!
انعکاس نور روی عرشه!
آنجا، آیا می‌بینی؟
بله، می‌بینم، یک کرجی با سه نفر سرنشین.
چی؟ گفتی یک کرجی با سه نفر سرنشین. الان میآم.
ملاحظه میفرمائید، سه نفر با یک سگ.
خدای بزرگ، تن‌تن و کاپیتان و یک گردن کلفت!... امّا پس پیغام چه میشود؟
مسیر را تغییر بدم، آقا.
خیر، براه خود ادامه بده، آنها سه نفر ولگرد هستند.
اما مارکوس، سرورم.
گفتم، براه ادامه بده... و دیگر درمورد این مسافرین صحبت نکن. میفهمی؟



مارکوس!اوهو ، مارکوس!
مارکوس کجا هستی؟
ما اینجا هستیم .
کشتی شکسته ها آنجاروی یک کرجی ،
بله ، مارکوس چه تفریح خطرناکی !
بله ، بله ، میدانم . . . به کاپیتان گفتم که آنها را نجات دهد .
آه!چه رویائی !
آنها دور میشوند!
نجات!
بالاخره ما را دیدند!
نجات! آه ، چه صبح زیبائی!
این کرجی "مدوزا" است!
خدای بزرگ!آنها نباید مرا ببینند!
سلام؟ ، بله من مارکوس هستم . . . تو نباید اسم خود را به آنها بگی . . .
بعلاوه مهمانان من نباید با این سه نفر تماس بگیرند .
چه کشتی زیبائی !خیلی گرانبهاست .
این احمق ها فکر میکنند که گرفتاری هایشان تمام شده !ها ! ها ! ها!



چه کشتی با شکوهی؟ مال کیست؟ هی مثل اینکه جشنی روی عرشه برپاست .
همه لباسهای رقص پوشیده‌اند . . . تمام مهمانان از طبقه مرفه جامعه هستند ،
آه!او تن تن است ، او هم دوستش میباشد .
باید بروم و به آنها خوش آمد بگویم .
بنام مارکوس دی گورگونزولا به عرشه خوش آمدید .
چه باید بکنیم؟
تن تن عزیزم!
از دیدن شما بسیار خوشوقتم .
حالتان چطوره؟
خانم عزیز این مردان بسیار خسته هستند . بعلاوه خطر بیماری نیز هست .
اما من بیمار نیستم .
کمی بعد . . .
بسیار خوب ، از آنها سئوال کردی؟
بله ، آنها سرنشینان کشتی ای بودند که به "مکا" میرفت .
امروز صبح . به کشتی آنها حمله میکنند و بعد از غرق نمودن یکی از هواپیماهای دشمن یک کرجی میسازند و بعد خلبان آن هواپیما را نیز نجات میدهند .
بسیار خوب ، متشکرم!
باید اضافه کنم که خانم فیورا قبلا "آنها را میشناخت و به آنها خوش آمد گفت .
خدای بزرگ!
کشتی مارکوس دی گورگونز ولا! حتما" خواب می‌بینم!
تن تن کجا هستی؟ به چی فکر میکنی؟


آنها نمی‌توانند روی عرشه بمانند اما چه باید کرد؟ آه! پیداش کردم.
سحرگاه روز بعد...
زود لباس بپوشید. تو خوشبخت هستی. یک کشتی به "مکا" میرود. کاپیتانش موافقت کرده که شما را نیز با خود ببرد.
خوب، عالیست.
وچند دقیقه بعد...
برایتان سفر خوشی آرزو میکنم ها! ها! ها! ها!
آه. بالاخره روی عرشه کشتی آمدم.
ناخدای کشتی میخواد شما را ببینند.
آه؟ منظورت چیست؟
لعنتی در را قفل کرده
وحشی در را باز کن
تق تق
خوب پیرمرد مست! حالت چطوره؟
آلن!؟
!


بیا بپاس این تجدید عهد مشروبی بنوشیم .
آلن! موضوع چیست ؟
دیروز بمن علامت دادند که مسیر را عوض نمایم و بدین ترتیب امروز در خدمت شما هستم .
ممکنه بگید چه بلائی میخواهید سرما بیآرید ؟
اگر عاقل باشیدشما را بساحل برمیگردانیم . اما نه در مکا بلکه در وادسدا!
این جنایت است! شیخ باب الحر برای سرما جایزه تعیین کرده . . .
قلب مرا می‌شکنید صحبت کافیست . شما مسلما" تشنه هستید . . .
باید ما را به "مکا" ببرید در غیر اینصورت! . . .
فراموش نکنید که ما در دریای سرخ هستیم و دراینجا کوسه فراوان است این بطری را برای تسکین شما میگذارم .
ما دو روز دیگر حرکت میکنیم . بنابراین فرصت زیادی برای فکر کردن دارید .
ها! ها! ها! عالیست!
بله ، امشب خوابش نمیبره!
خوابم نمیبره . . .
لعنتی ، وحشی . . .
!
زمانی یک مست . . .
همیشه یک مست . . .
بفرمائید . . .
خوب ، چرا نه؟
جرینگ



وحشی . . .
لعنتی . . .
خیلی گرم است !
اینطور بهتره . . .
خوبه کمی بخوابم
بنگ
تق
از این طرف! عجله کن
تق
بطرف قایق
خواب می‌بینم !
بیا جو
بنگ
هی ، خواب نیست . . . صدای پا . . . کشتی ایستاده . . .
باید برم !
؟
از تخت افتادی؟
فکر میکنی از کجا میآم؟ مارس؟ فکر میکنم که آن موش ها دارند کشتی را ترک میکنند .
در را باز کن ! در را باز کن !
بیا در را فشار دهیم .
تق
تق
تق
موضوع چیه؟
آخ!
عجله کن ، کاپیتان
بر شیطان لعنت ! کشتی آتش گرفته !
هر لحظه ممکنه منفجربشه .


دزدها ، آدمکش ها ! آنها رفتند !
دنبال من بیا ، شاید یک کرجی پیدا کنیم .
امیدوارم . نباید مایوس شد .
هی ! کمک .
کمک ! کمک !
یکنفردر انبار کشتی است !
تو کیستی ؟
نمی‌توانیم نفس بکشیم . . . میترسیم . ما سیاهان خوب هستیم .
سیاهان ! ما نباید آنها را تنها بگذاریم .
حق با توست ،
باید آتش را خاموش کنیم . . .
هیجده تن ماده منفجره نمایش زیبائی بوجود میآره.
باید پیچ را باز کنم .
موفق شدم . . .
من آتش را خاموش میکنم و تو برو شیر دیگر را باز کن .


امیدوارم موفق شوم !
چه موقع منفجر میشه؟
اما من دیگه دود یا آتش نمی‌بینم !
بر شیطان لعنت !آتش خاموش
شده باید بازگردیم .
یک موج بزرگ . . .
تمام بدنم را خیس کرد .
چه شانسی !
حالا به کمک سیاهان بریم
حق با توست
اما اول . . .
باید دو مرتبه موتور را روشن کنم .
تو روی پل برو و چرخ را بگیر .
نیمساعت بعد .
"رامونا" داره دور میشه . . .
یکنفر موتور آنرا روشن کرده . . .
بالاخره راه افتاد . . .
عالیست ، کاپیتان .
حالا بکمک سیاهان برویم .
باید یک پیغام رادیوئی هم بفرستم .
!
اوه!


نگاه کن!
اسکات مرده.
نه، او زنده است... داره بهوش میاد.
اسکات اسکات چه اتفاقی افتاده؟
عجله کن! عجله کن، کشتی آتش گرفته، قبل از انفجار عجله‌کن! کشتی پراز مهمات است.
مهمات! پس بهمین خاطر آنها مثل موش فرار کردند...
دیگه خطری نیست. آتش خاموش شده... اما تو چطوری؟
آنها خواستند که با آنها بروم ... اما من نپذیرفتم...
آنها خشمگین شدند و رادیو را شکسته و با من جنگیدند.
آنهارفته‌اند. اما تعدادی سیاه در کشتی مانده‌ایم
اما من میتوانم تعمیرش کنم.
خوبه... من برم باز رسی دیگری بکنم
کمی بعد...
آتش کاملا" خاموش شده...
اکنون، باید برم و سیاهان را آزاد کنم.
نجاتم بده
نجاتم بده
بسیار خوب دارم میآم.
کمک تن تن کمک
?!
من را رها کن!
!
وحشی ها برگردید!
کاپیتان دارم میآم!



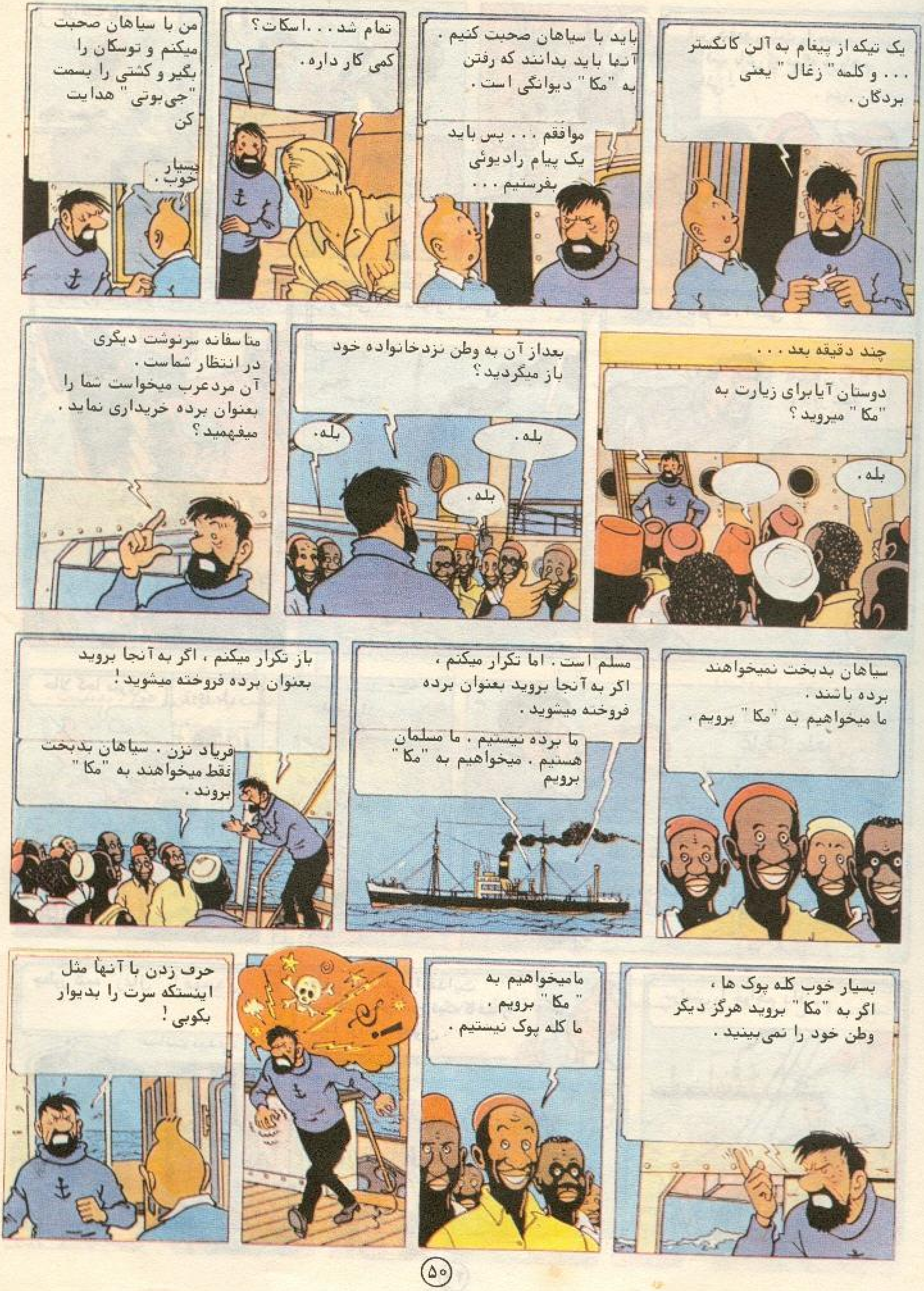
بسیار خوب ، اینجا هستم !
بسیار متاسفم ، کاپیتان ، اما گناه من نیست .
من عادت دارم . . .
وحشی‌ها ! من شما را نجات دادم و شما بمن حمله میکنید ؟
ارباب عصبانی نشو . . . شما مرد خوبی هستید . . . مافکر کردیم که شما ما را زندانی کرده‌اید . . . آن مردان بد کجا هستند ؟
آنها رفته‌اند . اما اگر کمکم کنید شما را هرجائی بخواهید میبرم . شما به "مکا" میرید ؟
بله ، ارباب ، به "مکا" میریم .
بسیار خوب ، ما شما را به مکا میبریم . حالا چه کسی حاضر است بمن کمک کند .
من
من
من
من
دو روز بعد
اگر حدس من درست باشه بزودی باید به "جایدا" بندر "مکا" برسیم .
بله ، آن موجودات بیچاره به پایان سفرشان نزدیک میشوند .
موجودات بیچاره ! . . . موجودات بیچاره ! . . . تو هنوز باور نداری آنها را بعنوان برده میفروختند ؟
بله چه سرنوشت تلخی !
دیگه اینقدر فکر نکن . . . امروزه دیگه تجارت برده وجود نداره .
کاپیتان ، آیا زغال روی عرشه هست ؟
زغال ؟ . . . اما . . .
بیا ونگاه کن . . . کشتی بطرف ما میآد .
!



بله، اما ما باساحل فاصله زیادی داریم .
خیلی عجیبه، بما علامت میده، باید بطرفش بریم .
سلام ، . . .کاپیتان آلن انجا ست؟
خیر او رفته. . . اکنون‌من کاپیتان هستم .
آه، شما جانشین او هستید؟ آیا این بار ذغال ما خوب است؟
زغال؟ روی عرشه زغال نیست!
زغال نیست! ها! ها! ها!
بیا اینجا
بله، آقا
هوم . . . عضلات قوی،
دندانهایت؟ دهانت را باز کن، هوم، بدنیست .
تمام شد؟ این مرد است و برده نیست.
این حرف را نزن. . . اینها را " زغال" میگویند .
پس حتما " تجارت برده مینمائید
تو را باید بکشم!



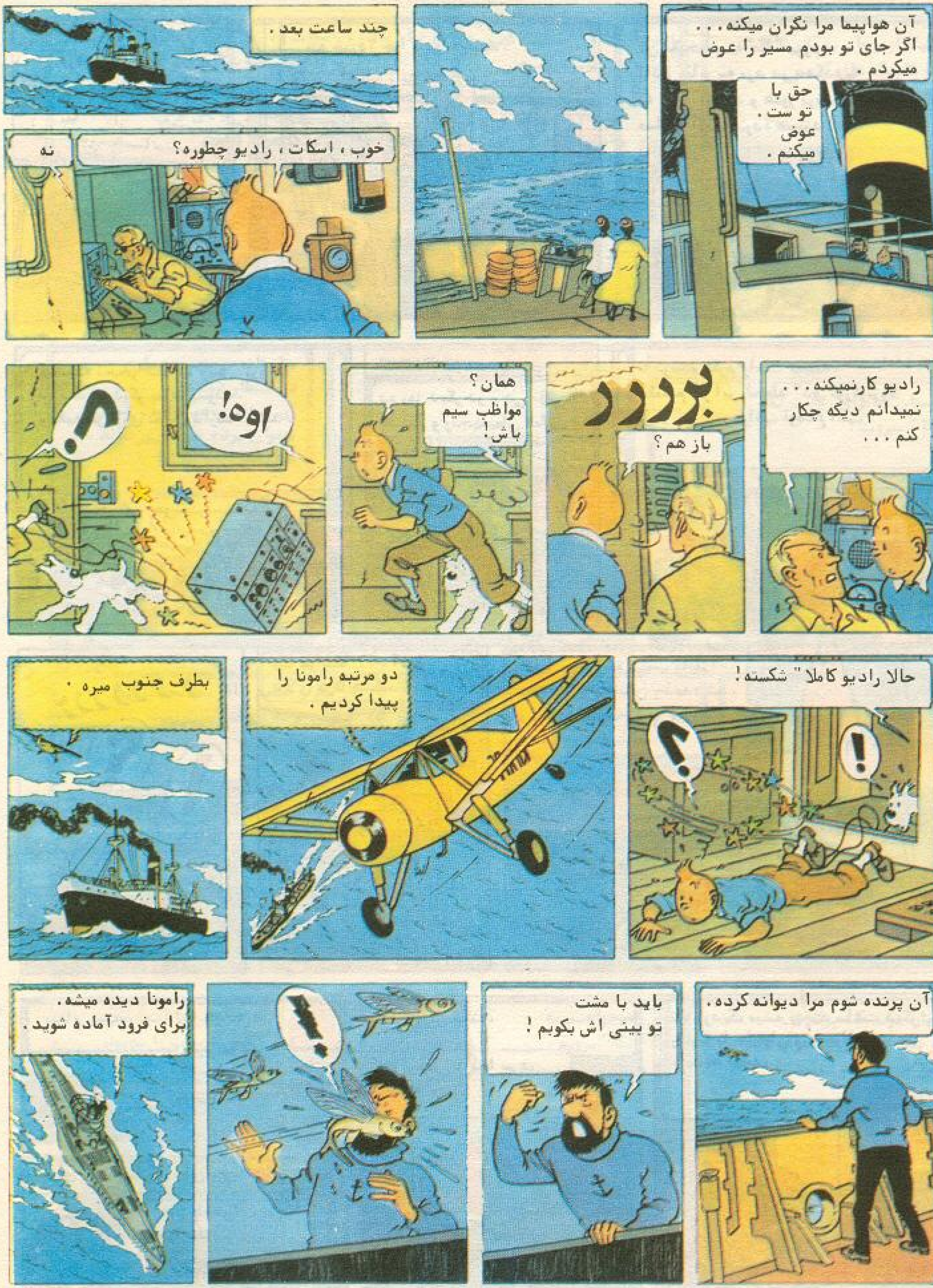
مراقب باش!
!
؟
این دفعه ریشت را میبرم . . . مراقب باش که دیگه سراهم نیائی !
ازنظرم دور شو. بدبخت ملعون .
وحشی ، آدمخوار ، لعنتی !
حیوان ، دیوانه ، احمق
کاپیتان ، او دور شده
بگذار داد بزنم . . .
حالا کجا میری؟
روی پل .
دزد دریائی . . . وحشی ! بی‌شرف ، غارتگر ملعون
دزد دریایی. غارتگرملعون. بی شرف.
فکر میکنم که دیگه نمی‌شنوه.
بله ، حیف شد . تاجر کثیف !
چطور کلمه "زغال" را فهمیدی؟
نشانت میدم .
وقتی تو کشتی را هدایت میکردی ، من این تیکه کاغذ را پیدا کردم . بخوان .
به‌کورکونزولا کاپیتان رالونا زغال را به کاپیتان «جید» تحویل بده.
سزایش را خواهم داد .



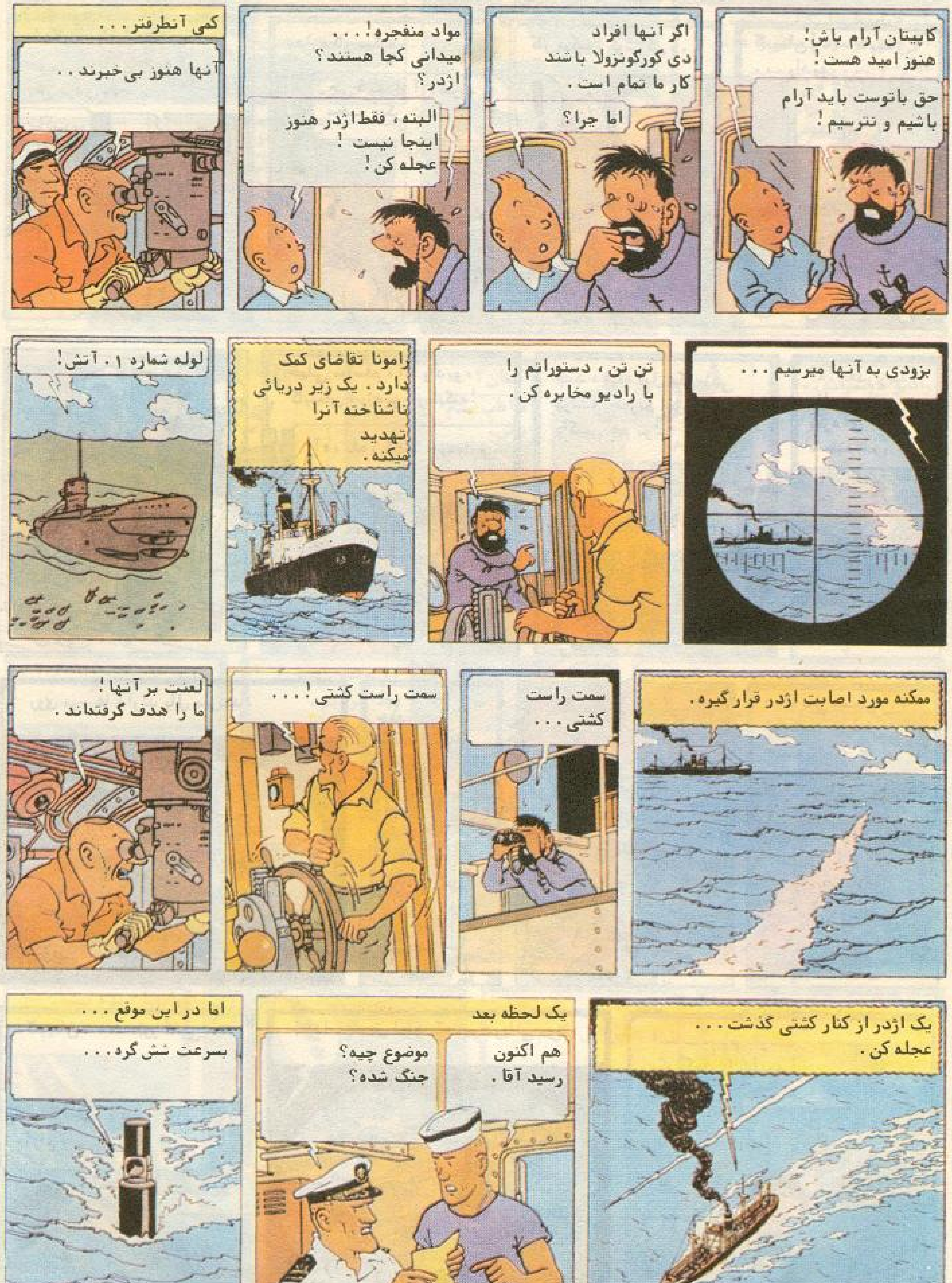
یک تیکه از پیغام به آلن کانگستر . . . و کلمه "زغال" یعنی بردگان .
باید با سیاهان صحبت کنیم . آنها باید بدانند که رفتن به "مکا" دیوانگی است .
موافقم . . . پس باید یک پیام رادیوئی بفرستیم . . .
تمام شد . . . اسکات؟
کمی کار داره .
من با سیاهان صحبت میکنم و توسکان را بگیر و کشتی را بسمت "جی‌بوتی" هدایت کن
بسیار خوب .
چند دقیقه بعد . . .
دوستان آیا برای زیارت به "مکا" میروید ؟
بله .
بعداز آن به وطن نزدخانواده خود باز میگردید ؟
بله .
بله .
بله .
متاسفانه سرنوشت دیگری در انتظار شماست . آن مردعرب میخواست شما را بعنوان برده خریداری نماید . میفهمید ؟
سیاهان بدبخت نمیخواهند برده باشند . ما میخواهیم به "مکا" برویم .
مسلم است . اما تکرار میکنم ، اگر به آنجا بروید بعنوان برده فروخته میشوید .
ما برده نیستیم . ما مسلمان هستیم . میخواهیم به "مکا" برویم
باز تکرار میکنم ، اگر به آنجا بروید بعنوان برده فروخته میشوید !
فریاد نزن . سیاهان بدبخت فقط میخواهند به "مکا" بروند .
بسیار خوب کله پوک ها ، اگر به "مکا" بروید هرگز دیگر وطن خود را نمی‌بینید .
مامیخواهیم به "مکا" برویم . ما کله پوک نیستیم .
حرف زدن با آنها مثل اینستکه سرت را بدیوار بکوبی !



مرد سفید
آهای!
انسان خوب
بیا
چه خبره؟ چرا دعوا میکنید؟
من نمیخوام به "مکا" بروم یادم میاد سه مرد در دهکده ما به "مکا" رفتند و هنوز برنگشته‌اند مسلما" اکنون برده هستند.
من هم نمآیم.
کسانیکه نمیخواهند به "مکا" بروند در بندری دیگر پیاه میشوند. و بقیه هر کاری تمایل دارند بکنند.
خوب دوست من
صبح بعد . . .
دو روز دیگر در "جی بوتی" هستیم و رنجهایمان تمام میشود.
تا نرسیم فکرم راحت نمیشه. مطمئنم در این لحظه "دی گورگونزولا کاملا" از دور مراقب اوضاع است.
بررررر ر
یک هواپیما . . . آنها بالای سرما هستند.
رامونا در فاصله بیست مایلی غرب جزایر "واسان" دیده شد. او بطرف جنوب شرقی میرود.
پیغام رسید.
برای مقابله با آن پیش بروید.
آها! دستورات من اجرا شد".
داره فرار میکنه.
من از این بازیها سردر نمیآرم.
تله نزدیک میشه. تاچند ساعت دیگر رامونا با جاشوان و محمولاتش ناپدید میشه.


آن هواپیما مرا نگران میکنه . . .
اگر جای تو بودم مسیر را عوض
میکردم .
حق با
تو ست .
عوض
میکنم .
چند ساعت بعد .
خوب ، اسکات ، رادیو چطوره؟
نه
رادیو کارنمیکنه . . .
نمیدانم دیگه چکار
کنم . . .
بررر
باز هم ؟
همان ؟
مواظب سیم
باش !
اوه!
حالا رادیو کاملا " شکسته !
دو مرتبه رامونا را
پیدا کردیم .
بطرف جنوب میره .
آن پرنده شوم مرا دیوانه کرده .
باید با مشت
تو بینی اش بکوبم !
رامونا دیده میشه .
برای فرود آماده شوید .


اسکات ، واقعاً " متاسفم.. تو مدت زیادی روی رادیو کار کردی . . .
ساکت .
داره کار میکنه . . .
چی ؟ بعدازآن ضربه سخت ممکن نیست .
کار میکنه . گوش کن . . .
بیپ ، بیپ ، بیپ ،
کاپیتان ! . . . کاپیتان ! . . . رادیو ! . . .
خیلی متاسفم ، اما رادیو ، کاپیتان ، رادیو کار میکنه !
آه ، بله ؟ کجا ؟ امیدوارم .
چند دقیقه قبل یک ماهی پرنده بصورتم خورد واکنون هم تو !
ماهی پرنده ؟ باید با دوربین نگاه کنم .
آه ! چقدر زیبا ! مثل تیرهای نقره ای هستند . . .
روی موج ها دارند بال میزنند .
هی ! دنیا چقدر شگفت انگیزه .
کاپیتان ! کاپیتان ! لوله یک زیر دریائی !
دیگه نمی‌بینمش . . . اما کاملاً " مطمئن هستم .
آرام باش
کاپیتان ، خط عبور کشتی .
آرام باش . . . آرام باش . . .
بخدا دیدمش لوله یک زیر دریائی بود .
اسکات ! پیام بفرست بگو بکمک ما بیآیند !

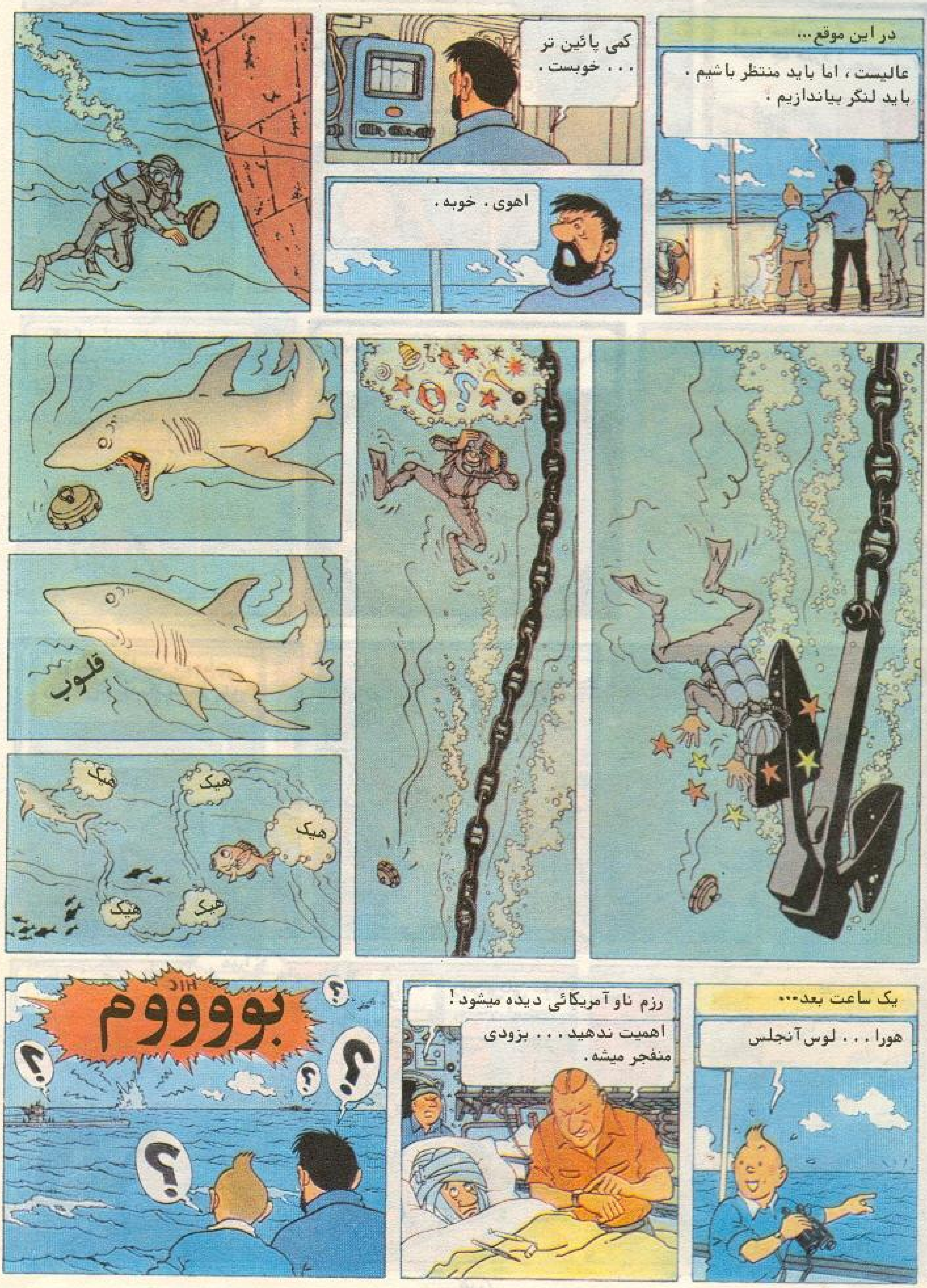

کاپیتان آرام باش! هنوز امید هست!
حق باتوست باید آرام باشیم و نترسیم!
اگر آنها افراد دی کورگونزولا باشند کار ما تمام است.
اما چرا؟
مواد منفجره!... میدانی کجا هستند؟ اژدر؟
البته، فقط اژدر هنوز اینجا نیست! عجله کن!
کمی آنطرفتر...
آنها هنوز بی‌خبرند..
بزودی به آنها میرسیم...
تن تن، دستوراتم را با رادیو مخابره کن.
رامونا تقاضای کمک دارد. یک زیر دریائی ناشناخته آنرا تهدید میکنه.
لوله شماره ۱. آتش!
ممکنه مورد اصابت اژدر قرار گیره.
سمت راست کشتی...
سمت راست کشتی!...
لعنت بر آنها! ما را هدف گرفتند.
یک اژدر از کنار کشتی گذشت... عجله کن.
یک لحظه بعد
هم اکنون رسید آقا.
موضوع چیه؟ جنگ شده؟
اما در این موقع...
بسرعت شش گره...


هورا ! يكنفر صداى ما را شنيد .
ما بكمك شما ميآئيم .
تا سه ساعت ديگه ميرسيم
اولين اژدر را رد كرديم
اما عجله كنيد .
اين بار ديگه نمى‌توانند فرار كنند .
بايد دو مرتبه به چپ به پيچم تا او را گيج‌كنم .
سى درجه به سمت چپ
بسمت ،
بر شيطان لعنت ، آنها دو مرتبه فرار كردند !
اين دفعه ديگه نابودت ميكنم !
مسلما " زيردريائى متعلق به تاجر بردگان است .
۴۵ درجه به راست .
بسمت راست
درست ! لوله شماره ۲ آتش !
زود ، موتورخانه
لعنتى !با سرعت‌بجلو !
!
موفق شديم !



تلگراف زود یک آچار بدهید!
بر شیطان لعنت! آنها باز هم فرار کردند. اژدر به هدف نخورد...
هورا! از جلوی ما گذشت...
دومین اژدر هم به هدف نخورد. عجله کنید.
زود، زود باید این ماشین لعنتی را آزاد کنم.
آخ صورتم..
حالا بگیر
آه آنهاهنوز پیش میروند! لوله های ۳ و ۴ آماده.
زینگ زینگ
این پیغام را بگیر!
؟!
سلام؟ موتورخانه؟... سلام؟...
سلام! برادر؟
تررق!
آنها ما را گرفتند!


دو مرتبه !
فکر کردم مورد اصابت قرار گرفته‌ایم . . .
آنها در دنبال هدف هستند ! . . . حتما" هواپیماها از لوس آنجلس است .
آه ، خدای بزرگ ، آنجا چه خبره ؟
صبر کن ! آب چقدر بالا آمده !
نگاه کن ! زیر دریائی در سطح آبه
بله ، بدجوری صدمه دیدند .
پیروزی . . . آنها پرچم سفید تکان میدن . نمایش تمام شد .
همانجا بمان و موتور را خاموش کن . با اولین حرکت اضافی آتش میکنیم .
باور نکردنی است . مهمات روی عرشه نزدیکه منفجر بشه .
عجلن کن دارند برمیگردند !
برو !
چه شغلی ؟
نجات ! نجات .
هورا !
هورا !
رقص محلی سفید پوستان است .
آنها گفتند که مهمات در قسمت جلو است . . .



در این موقع...
عالیست ، اما باید منتظر باشیم . باید لنگر بیاندازیم .
کمی پائین تر ... خوبست .
اهوی . خوبه .
قلوب
هیک
هیک
هیک
هیک
هیک
یک ساعت بعد...
هورا ... لوس آنجلس
رزم ناو آمریکائی دیده میشود !
اهمیت ندهید ... بزودی منفجر میشه .
بووووم


صبح روز بعد . . .
هنوز خبری از کورت وزیر دریائی نشده . . . احمق ها چه میکنند؟
کشتی منفجر شده !
همه چیز نابود شده ! اما محال است !
ززینک
ززینک
سلام ؟ بله چی . . . یک کشتی جنگی ؟ من . . . من دارم میآم .
بما علامت میده که از اینجا دور شویم . چه بکنم ؟
تام ، پیغام را تکرار کن . . . و اضافه کن که اگر آنها بلافاصله حرکت نکنند آتش خواهیم کرد .
موتور را خاموش کن وکرجی مرا به آب بیانداز . من خودم برای صحبت با این پسرهای گستاخ میرم .
آه ! آنها اطاعت کردهاند . . . اما حالا چه میکنند ؟
بنظر میرسد که دارند یک قایق موتوری را بلند میکنند . . .
اصرار نکنید دوستان ، من به تنهائی میرم .
بطرف ما میآد ! . . . این همه چیزو خراب میکنه
اما کشتی داره سرعتش کم میشه . کشتی ایستاد . . .
خدای بزرگ ! . . . داره غرق میشه ! .
حقه خوبی بود ! حالا منو بگیرید ، آقایان ! . . . ها ! ها ! ها !



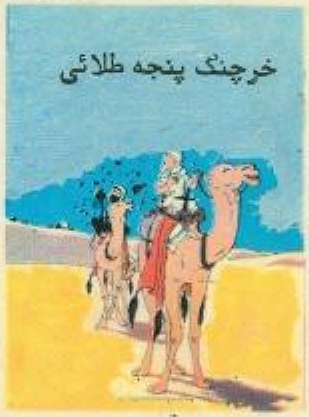
امیرابن کالیش ازب
بازگشت به قدرت
افشاگری های جدید از دنیای پر هیجان
بردگی ، هنوز وجود دارد .
تجار انسانها ، کلمه رمز " خروس " را بکار میبردند .
افشاگری در کارهای " راستاپوپولس " دنیای متمدن را بهت زده کرد . با کشف کشتی باری " رامونا " که آفریقائی ها را برای فروش به مکه حمل میکرد ،حقایق روشن گردید ، در قرن بیستم هم تجارت برده هنوز وجود دارد . . .
نمایندگان سازمانهای برده داری با دیدن کلمهٔ ساده " خروس " که روی بسته ها بود ، از ورود " کالاهای " خود مطلع میشدند و
ملاباتا
رهبر انقلابی
عکسی از آفریقائی های بظاهر خوشحال روی
آیا دریای سرخ
هنوز هیچ اثری از
کاپیتان الن
منتخب کشتی باری دانمارکی
آلن نافرمان که سابقاً زیر نظر کاپیتان هادواک
از کجا شیخ باب الاهر هواپیماهای جنگی اش را تهیه کرد ؟
اضافه ذخیره های جنگی را " داوسون " توسط " راستاپوپولس " تهیه کرده بود .
اکنون منبع تهیه هواپیماهای جنگی مورد استفاده شیخ باب الاهر در مقابله با " امیرابن کالیش ازب " آشکار شده است . این هواپیماها اضافه های ذخیره جنگی بودند که از سراسر اروپا توسط " داوسون " رئیس سازمان توافق های بین المللی خریداری شده بودند . این نخستین باری نبود که " داوسون " چنین معاملاتی میکرد ، بعد از بازگشت از اروپا ، " داوسون " یک بازرگانی پر سود برای " راستاپوپولس " ایجاد کرد . . . " ارستاپوپولس " را بعهده داشت . .
درخواست از سازمان ملل متحد
وکلا تقاضای کنترل بین المللی در حمل و نقل زائران به مکه را دارند .
اخبار مربوط به تجارت برده در دریای سرخ ، انجمن وکلا غربی را در بهت و هیجان عمیقی فرو برد .
سخنرانی های بسیار در مجامع عمومی باعث پیدائی این احساس همه جانبه شد که باید کارهائی در جهت مقابله با این اعمال انجام داد
ماجراهای جدید تن تن
زیر دریائی دزدان دریائی در دریای سرخ
دو هفته بعد . . .
نفس کشیدن در فضای وطن چه لذتی داره . . .
وشنیدن صدای دوستان و اقوام
پوف
پوف

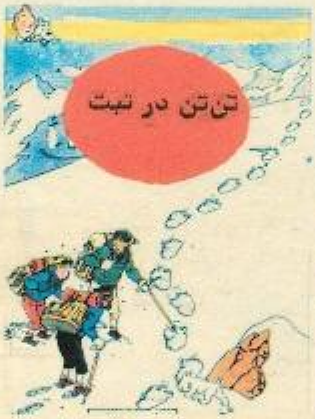


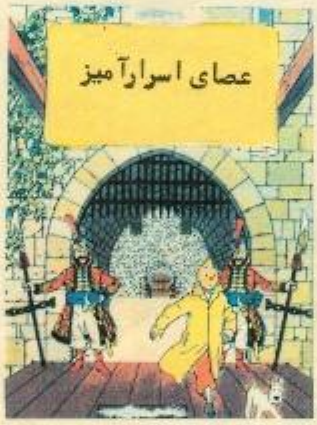
ززینک
؟!
بنک
بنک
خدای بزرگ! پرفسور کالکولس؟!
سلام پرفسور! حالت چطوره؟
پس شما هستید! به "مارلین سپیک" خوش آمدید.
چقدر اختراع؟
آیا آنها نابغه هستند؟
کفشهای چرخ دار. مدتها بود که در جستجوی چنین وسیله ای بودم.
؟!
پس در پیاده رو هم باید چراغ راهنمائی بگذارند! اما عبدالله کجاست؟
خیر این کفشها بوسیله این سیم ها کنترل و هدایت میشوند.
بله، خیلی جالبه... اما عبدالله کجاست؟ عبدالله؟
باور نمیکنی؟ یک بار امتحان کن.
آه، آقا!! چقدر از بازگشتتان خوشحالم!
سلام "نستور"، اما پروفسور چه اتفاقی برایتان افتاد؟
عبدالله و همراهانش دیروز رفتند، یک یادداشت هم برای شما گذاشت.
نستور بدبخت!؟ ... ببینم چه نوشته.
چه بی‌ادب؟
جانور مزاحم عزیز
من خیلی خوب بودم. من اذیت نکردم. بابا برایم نوشته که باید بخانه برگردم. عبدالله
خیلی جالبه، حالا نستور وقتی بفهمه چقدر خوشحال میشه.
بنگ

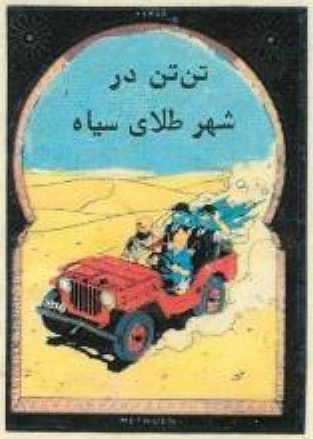

خدایا من هیچوقت نباید آرامش داشته باشم !
آقای وگ هم اکنون رسید . . .
کی؟ جولیون وگ؟ نه ، نه!
سلام ، دوست خوب قدیمی ! حالت چطوره؟ چقدر از دیدنت خوشحالم .
بر..
این کشورزیباست ، میخواستم لطف کنید و گردشی با من در شهر بنمائید .
برو بیرون. . .
من از فرسنگها راه اینجا آمده‌ام و باید شهر را بمن نشان دهید .
گفتم برو بیرون . . .
خواهش میکنم بفرمائید ، عصبانی نشوید ، بفرمائید برویم . . .
مارلین سپایک
کنترل
پایان

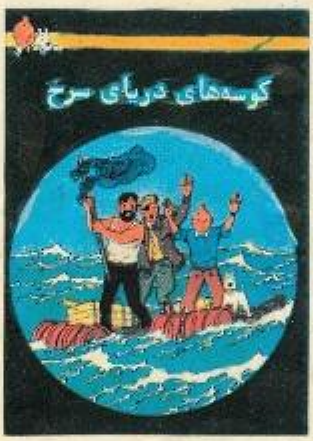
از سری ماجراهای [تن‌تن] که منتشر کردیم

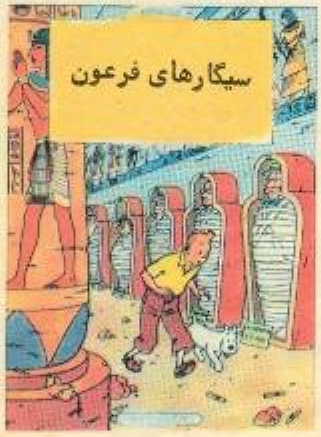


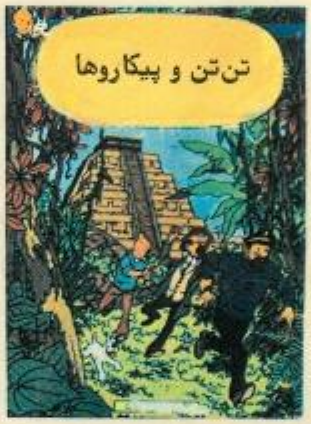


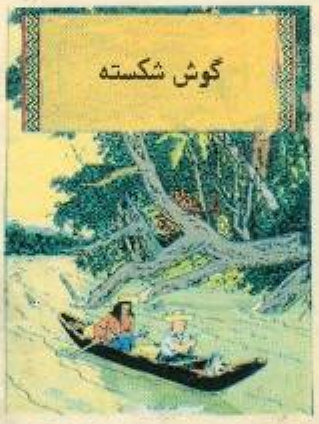














انتشارات ونوس